

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت

مسعود رجوی: حرکات اعتراضی جمعی، راهگشای حل معادله گسترش
آتش در مسیر سرنگونی

س. البرز: استقلال

محمد حسین نقدی: رژیم خمینی در چنبره مشکلات نفتی

استادان متعهد...: چمن دانشگاه، چکمه را نیست پذیرا هرگز!

غلامحسین ساعدی: نوروز، امسال اسفناک تر است!

م. الف. موج: مه هشتادوپنج (شعر)

ح. ر. آزاد: درباره لجن پراکنیهای رژیم در مورد شورا

منوچهر هزارخانی: درباره مطالب یک اطلاعیه، ماجرای یک "با اصطلاح

قطعنامه" و معنای یک اصطلاح

ناصر مهاجر: تحول جنگ ایران و عراق، شرایط بین المللی

و مواضع جریانهای مختلف اپوزیسیون

گزارش، نقد، نظر، یادداشت - شورای ملی مقاومت: بیانیه، پیام، اطلاعیه...

کاشمارا سفند ۱۳۶۳، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۴

۷۰۶

فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۴

شورا

با بنام شورای ملی مقاومت

مهرسب

حرکات انفرادی جمعی، راهکنشای حل معادله

گسترش آتش در مسیر سرنگونی

مسعود رحوی

سینفلال

س. البرز

رژیم خمینی در جبهه مشکلات یعنی

محمد حسن نقدی

چمن دانشگاه، حکمه را بیست‌بندیرا هرگز!

اسنادان معیند...

نوروز، امسال ایفناک تراست!

علا محسن ساعدی

مید هساند و پنج (شعر)

محمد علی اصهبانی

در باره لحن پراکنی های رژیم در مورد شورا

ج. ر. آراد

درباره مطالب یک اطلاعیه، ماحرای سک

"نامطلاح قطعنامه" و معنای سک اصطلاح

منوچهر هوار خانی

تحول جنگ ایران و عراق، شرایط بین‌المللی

و مواضع حربانیهای مختلف ابوزیسون

ناصر مهنا حر

"اقلیت" و آنچه عبرت

هد. تارسانی

ژن...

ن. حسینی - سرین - ۱۳۰۴

پیام مسئول شورای ملی مقاومت به مردم ایران

پیام مسئول شورای ملی مقاومت بمناسبت روزهایی کارگر

قطعنامه (درباره مذاکره حرب دمکرات کردستان ایران با رژیم خمینی)

ملکراف به‌دسرکل سازمان ملل متحد

اطلاعیه‌دسرخواه شورای ملی مقاومت

اطلاعیه‌توسیحی... درباره معادله سعفای "شورای متحدین" از شورای ملی مقاومت

کا هشمار اسعد ۱۳۶۳، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۲

حرکات اعتراضی جمعی،

راهگشای حل معادله گسترش آتش در مسیر سرنگونی

سعید رجوی

در اردیبهشت ماه جاری، هسته‌های مقاومت در سراسر کشور یکبار دیگر به میدان فرا خوانده شده‌اند تا علیه جنگ و اختناق و برای صلح و آزادی، حرکات اعتراضی ترتیب دهند. بدین وسیله ناراضی‌های عمومی از جنگ، که شورای ملی مقاومت خودممن دو سال و نیم گذشته نقش بسیار برجسته‌ای در برانگیختن آن داشته‌است، هر چه بیشتر شکل و قوام می‌گیرد و در عین حال، تلفیق بیش از پیش آن با تفرع عمومی از اختناق، سمت و سوی "سرنگونی" پیدا می‌کند. به نحوی که شعار محوری "مرگ بر خمینی" سرپای میهن ستمزده و حامع خمینی گزیده را فرا گرفته‌است.

اگرچه هنوز بیش از دو هفته از شروع این ماه (ویژه مقاومت) نمی‌گذرد و اگرچه هنوز تمامی اخبار مربوطه و اصل نگردیده‌است؛ اما گزارش‌های موجود (که برخی از آنها منتشر گردیده) بطور قطع حاکی از پیشرفت‌های چشمگیر هسته‌های مقاومت هستند. شاخص این پیشرفت‌ها مکان تجمع وسیع‌تر و گسترده‌تر هسته‌هاست که به هم پیوستن آنها در مرحله عمل را میسر ساخته‌است. واضح است که این پیوستگی و تجمع اساساً در فضایی از استقبال مردمی امکان پذیر شده که در عین حال چتر ایمنی و حفاظتی کم‌خطرتری را برای رزمندگان ما فراهم می‌سازد.

از طرف دیگر خوبی می‌توان از عکس‌العمل‌های مختلف سران رژیم ضمن دو هفته گذشته - از خمینی گرفته تا رفسنجانی و خامنه‌ای و سایرین - دریافت که تا کجا در برابر شعارهای استراتژیکی "صلح و آزادی" و انگیزش‌های توده‌ای حول این شعارها، آسیب‌پذیر، نگران و بیمناک شده‌اند. بطوریکه تقریباً هر روز یکی از مهره‌های درجه اول رژیم اندر ضرورت و فوایدادامه جنگ سخن گفته و در عین حال بطور مستمربردامنه تسلیفات و تحریکات و توطئه‌های خود علیه مقاومت و بویژه علیه سازمان مجاهدین افزوده‌اند. هباً هو و جنجال محدود در باره انشعاب در صفوف سازمان مجاهدین که همچون همیشه مطلقاً کذب و عاری از اساس است، انتشار نشربه جعلی و توزیع آن در برخی زندانها و افزایش فشار و شکنجه و اعدام از آن جمله‌است. به منظور سرکوب حرکات

اعتراضی مردمی نیز، رژیم مجدداً دسته‌های مسلح چماق‌دارش را راهی خیابان‌ها نمود تا علاوه بر ایجاد جو رعب، وسایل سرکوب‌فوری و حضوری تجمعات اعتراضی را در سطح شهر در اختیار داشته باشد. با اینهمه دامنه‌بروزنا رضایتی عمومی و ابعاد اجتماعی حرکات اعتراضی بسرعت بجایی رسید که رژیم به تازگی عقب‌نشسته و آبش مسلح چماق‌دار را از سطح شهر جمع‌آوری نموده است. زیرا در این سطح از آمادگی اعتراضی و انفجاری جامعه، دسته‌های چماق‌دار دیگر خود در بسیاری موارد به عوامل تشدیدکننده تحریک اجتماعی تبدیل می‌شدند. اگرچه بدیهی است که این عقب‌نشینی موقتی و محدود است و در مراحل آتی رژیم ناگزیر با زهم آنها را به صحنه خواهد آورد.

شاخص دیگر پیشرفت در ماه جاری، بازتر شدن فضای اجتماعی است که، ولو در ابعاد محدود و مختصر، بهر حال دارای اهمیت بسیار است. این امر که مردم بتوانند در محاورات روزمره، در مکالمات تلفنی یا در اتوبوس و صف‌های انتظار رنوبت، حتی یک درجه نیز آزادتر و برافزوده و مخالفت خود با رژیم را عیان سازند از یکسو گسست‌پذیری توراختناق را در چشم‌انداز قرار می‌دهد و از سوی دیگر همین این حقیقت است که رژیم خمینی مطلقاً به جنگ و اختناق بند است، و این حقیقتی است که شورای ملی مقاومت پیوسته بر آن پای فشرده و به همین دلیل هرگونه اصلاح‌پذیری و احتمال استحاله رژیم ضدبشری را از اساس مردود شناخته است. خروش گسترش یا بنده شعار "مرگ بر خمینی"، تأیید اجتماعی و مردمی این حقیقت از جانب اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران است. اضافه بر همه اینها، حرکات اعتراضی جمعی که به وفور با عملیات نظامی غیررودررو همراه بوده و خواهد بود، حاشییک فایده‌استراتژیکی بسیار مهم نیز هست که همانا گره‌گشایی برای حل معادله گسترش آتش می‌باشد. یعنی از آنجا که دشمن خلق با لمال در مواجبه با قوه قهریه عموم خلق سرنگون می‌شود و از آنجا که به میدان آمدن مردم و تجهیز آنها برای قیام عمومی مقدماً مستلزم درهم‌شکستن طلسم خفقان است، و از آنجا که این امر بدون وارد آوردن یک ضربه کار ساز و متمرکز به دشمن امکان‌پذیر نیست، بنا بر این آنچه در دوران تدارک قیام و اجداً اهمیت تعیین‌کننده استراتژیکی است "گسترش آتش" مقاومت عادلانه می‌باشد.

اما گسترش آتش مقاومت انقلابی به نحوی که آهنگ تمام‌عدی داشته باشد فقط با تلفیق عنصر نظامی (تیمهای عملیاتی) با عناصر اجتماعی میسر است که مشخصاً هسته‌های خروشان مقاومت به آن جامعه عمل می‌پوشانند. پیوند اجتناب‌ناپذیر میان هسته‌های مقاومت و تیمهای رزمنده نظامی از نتایج تاکتیکی این ضرورت استراتژیکی است که امکان رشد تمام‌عدی آتش را مهیا می‌سازد. تلفیق عنصر نظامی و عناصر اجتماعی، میدان مانور و ضربه زدن دشمن - و بویژه ضربات استراتژیکی او - به ما را نیز هر چه بیشتر خنثی می‌کند. اینجا است که همزمان با استقبال چشمگیر اجتماعی از حرکات جمعی، نگرانی رژیم افزایش یافته و تفادهای درونی آن تشدید می‌شود و روحیه ایادی خمینی پیوسته تنزل می‌یابد و رژیم به شدت نیرو از دست می‌دهد.

افزون بر این، حرکات تبلیغی - اجتماعی و نظاهرات اعتراضی با شعار محسوری "مرگ بر خمینی" منبع نور و امید برای مردم و متناسب‌ترین مجرای جذب و آسوسوزش نیرو برای مقاومت مسلحانه انقلابی است. بخصوص که بر حسب تجارب یکسال و نیم گذشته ضربات وارده در جریان حرکات جمعی و اجتماعی، بهیچ وجه اساسی نبوده است.

ملاحظه می‌شود که حرکات اعتراضی جمعی و مردمی سرچشمه خیرات استراتژیکی و ثمرات تاکتیکی گسترده‌ای هستند که از هر حیث نقش آنها را بی‌جانشین می‌سازد. بدیهی است که چنین نقش حیاتی و تعیین کننده‌ای از یکسوی مبارزه‌ها بی‌بخش مسلحانه موضوعیت می‌یابد و از سوی دیگر تنها به کار یک آلترنا تیفودموکراتیک و مردمی می‌خورد که سرنگون کردن دشمن از طریق قیام عمومی را مدنظر دارد. پس در همین جا باید از همه نیروها و شخصیت‌های مردمی و دموکراتیک و ملی درخواست نمود تا آنچه در توان دارند در حمایت از این حرکات و برانگیختن هر چه بیشتر عموم افشار و طبقات مردم ایران در این رابطه دریغ نکنند.

نردیدی نیست که خلق قهرمان ایران بدلیل همه فدی‌هایی که تا کنون بسرای آزادی و استقلال میهن نثار کرده‌اند، شایستگی خود را برای وصول به آرمان‌های اساسیشان به اثبات رسانده‌اند و لاجرم برودی به آنها دست خواهد داد. روز پیروزی و احراز حاکمیت مردمی چندان دور نیست.

مسعود رجوی

۱۵ اردیبهشت ۶۴

استقلال

س. البرز

استقلال و آزادی دورکن اساسی انقلاب عظیم مردم مادرسال ۵۷ بود. پیش از آن ، دردوران نهضت ملی به رهبری دکتر مصدق نیز مضمون جنبش در واقع همین دو خواست بنیادی بود. همینطور عصاره مضامین و مطالبات و اهداف جنبش مشروطیت نیز به مفاهیم همسانی می رسید. وقتی هم ولایت فقیه یون ، به رهبری حیار حماران ، به امید و اعتمادیک ملت خیانت ورزیدند یا دقیقتر بگوییم ، ماهیت اهداف و خواسته های قرون وسطایی خود را در حرف و عمل برملا کردند و انقلاب را به سرقت بردند ، آنچه فرو ریخت محصول نوپای استقلال و آزادی بود. مبارزه ضد امپریالیستی مردم ما به معنی مثبت آن مترادف همین مفاهیم می باشد و آن دسته ها و جریاناتی که خواستند آزادی خواهی را فدای "استقلال طلبی" و یا استقلال را فرباسی آزادی کنند ، در عمل آلت دست سیاست و حاکمیتی شدند که در واقع کمربندنا بودی هردوی این شعارها و تصرف و احصار مطلق دستاوردهای آن بسته بود. ولایت فقیه یون از میان آن جنبش عظیم و سی مانند استقلال و آزادی چون یک سارق فاتح بیرون آمدند ، چرا که نیروهای واقعی استقلال طلب و آزادی خواه سازمان نیافته ، منفرد ، سرگردان و سرگرم حسدالهای ذهسی و دعواهای خانگی بودند. شرایط ذهسی انقلاب برای کسب استقلال و آزادی ، بافت سازمان یافته سراسری ، رهبری آزمون پس داده و اسنوار علیه هر نوع ارتجاع و وابستگی و واپس ماندگی ، بافت مبارزاتی و نظامی به منزله تکیه گاه رزمی در مقابل توطئه ها و دسیسه های فالانژی ، اعتقاد به دموکراسی و پلورالیسم ترقی - خواهانه و انقلابی میان نیروها و سازمانهای موجود و ... ، محکدما ماراس مؤلفه های ضروری و گریزنا پذیر به منظور برپا کردن سددیدی در مقابل دشمنها و محسومهای ارتجاعی ، فراهم نبود. پس مهیب ترین و حرارترین نیرویی که از فقر حفارت و جهالت و شیادی و پستی محیط بیرون آمده بود میدان را برای تصرف و اسنیلای همه جانبه مساعد یافت ، و از کونی انقلاب با قلب در مفهوم و معنی انقلاب شروع شد. هتک حرمت و

قلب معانی استقلال و آزادی نیز به دنبالش آمد. ضد انقلاب‌ها روایع را گسیخته، اول دستاوردهای قیام بهمن ماه را ممنوع کرد و بعد به هجوم و تاراج وحشیانه خود ادامه داد. هنگامی که دیگر هرگونه فضای آزاد و علنی و نهادها و شوراهای مردمی لت و پاره شده بودند، "حزب الله" با اعتماد به نفسی مهیب به فضای خانوادگی و عرصه‌های معاشرت و سرانجام روابط فردی و زندگی خصوصی و رفتار فرد فرد مردم چنگ انداخت و پا به پای این ایلنا جنگ و کمبود و صفت و بی‌آبی و بی‌برقی و کشت و کشتار و موارد و... جهنمی برپا کرد که در آن نفس کشیدن آزاد خود نعمتی و رفت و آمد بی‌حاشیه و مهمان رفتن کنترل نشده خود رحمتی به حساب می‌آمد. رفته رفته حقوق اولیه انسانی و الزامات بقا، نیاتی نیز به خطر افتاد. ارتجاع‌ها و قرون وسطایی می‌دانست که ملتی را که از انقلاب سال ۵۷ گذشته و آن دوران شکوه انسانی و همبستگی ملی زمستان و بهار انقلاب را تجربه کرده، ملتی را که بدون دولت و کارکرد دستگاه‌های سرکوب آن استوار و همبسته، مهربان و سلامت، بر سر آن بود که زندگی تازه در استقلال و آزادی را سازمان دهد، چنین ملتی را نمی‌توان با حذف این و آن حق دموکراتیک محدودا به زیر یوغ ستم و استعمار و فرمان مطاع "اولی الامر" کشید. پس تا بن استخوان آن را کوبید. کار را به جایی رساند که منطق قیاس ساده پای به میدان گذاشت و آه و آسوس گذشته از این و آن گوشه بلند شد. مرتجعان مغلوب و ابواب جمعی آنها که زود ترا زهر بنی بشری متواری شده بودند و با تکیه بر سیل ثروت غارت کرده، در پیاپی پنجه‌های اربابی لم داده بودند، ناگهان فهمیدند که چه جای شکایت است! آن مقرریهای سالیان دراز به آخوندها، آن خوابهای حضرت عباس علیه السلام در کودکی، آن پاسیوهای هرساله ضریح امام رضا و آن حمایت‌های آشکار و نهان آخوندبسم، در یک دور دنیا لکتیکی سرنوشت به کمکشان آمده است. دیدند آخوندهای مرتجع و فاسد چنان عرصه را بر تنیده مردم تنگ کرده اند که کافیت حصرات کارگزاران منواری و آمریکایی-نشین سلطنت منقرض از مخفیگاهها بدرآیند و آفتابی شوند تا خود بخود بنشینند و نیروی سیاسی طرفدار پادشاهی مشروطه! بلی خوب گفته اند که کوه به کوه نمی‌رسد ولی آدم به آدم می‌رسد. بالاخره این کار کرد آخوندبسم بود که آقایان را با ردیگر به میدان سیاست وارد کرد. جبار حنایتکار جماران چنان تسمه‌های مرگ را محکم کشید که گویا مردمان به نب راضی شدند. استقلال، آزادی، جمهوری؟ خیر آقا، خیر است انشاالله، کجای کارید؟ مردم آه‌ندارند که با ناله سودا کنند، زمان شاه... گفتن شروع شد. چیزی نگذشت که غارتگران و وطن فروشان دیروز پیام آوران خسرو صلاح مردم اسیران امروز شدند. گویی تجربه آن دوران استبداد و ستم‌هاهی بکمره دود شده و به هوا رفته است. اما همانطور که در زندگی هر انسان هر تجربه مهمی تا آخر عمر باقی و خاطره و تاثیر آن در گوشه‌ای از ضمیر سهفته اما زنده بحامی ماند، تراره‌های انقلاب و سلسل جوان آن باقی بودند. دردورانی که فقر مادی و نام‌آرادی فصلت راه انحصاری مرکب از کثافت بود، نسل مقاومند که از سر ضرورت سردیاری کمی کرده بود پای به میدان نهاد و با ردیگر فرزندان سارو با فریاد رجه‌های سفید سلیم‌طلبی و هریمس را از بام‌خانه‌های دلیل برجیدند و پرچم خونین انقلاب را به اهرا در آورده‌اند. تراره‌ها زبانه کشیدند و حماران را اندادند که جرمرگ با سخت سب.

استقلال، آزادی، بدای دیرین ملت ما، با ردیگر فریاد نسل مقاومند. ولی

این بار کابرسی سخت ترو طاقت فرسا تر شده بود. این بار دشمنان استقلال و آزادی از تحربه خمینی آموخته و رنگ عوض کرده بودند. این دفعه می‌خواستند با ایجاد تفرقه ما بین استقلال و آزادی مانع از اتفاق و اتحاد نیروها شوند. بر طبل آزادی کوبیدند تا گوش استقلال کر شود، چون پاشنه آشیل آنها همان خواست دیرین مردم بود: عدم وابستگی، استقلال از قدرتها و ابرقدرتها، جهان، سراسری ملی و نفی انقیاد و استعمار. سلطنت طلبان، بنا به ماهیت نمی‌توانستند با امپریالیسم و اهرمهای سلطه و انقیاد آن ستیزی داشته باشند. سلسله و خاندانها دست پرورده و بزرگ شده سیاستهای امپریالیستی و استعماری اند. رنگ و نیرنگی لازم بود که به یاری آن پروانه ورود به میدان سیاست یابند. آن یکی خواب پدر بزرگش را دید که "مشروطه را داده بود" و دیگری جدش را به یاد آورد که "مشروطه را گرفته بود" و سومی هم که جوان بود و جویای نام، یاد و نام کسی را به خود گرفت که مشروطه را خورده و از هضم رابع نیز گذرانده بود! آنها نمی‌توانستند همه چیز آن انقلاب عظیم سال ۵۷ را مورد حمله قرار دهند، پس مودیانها از همان راهی به خریدن آغازیدند که از قضا رشته تخصصی خودشان نیز بود: از طریق فرهنگ لعاب و بزرگ، هیا هو و جنجال و نشخوار همان تولیداتی که کلیه همپالکهای جهانی شان نیز مصرف می‌کنند...

فدیت با استقلال

این که در آستانه انتخابات گذشته ریاست جمهوری آمریکا و مقارن تشکیل کنگره انتخاباتی حزب ریگان، دارودسته شاه پرستان آشکارا وبدون شرم و حیا در حواشی آن کنگره به در یوزگی جمع شدند و کوشیدند از پرتو نور افکنهای تبلیغاتی آن مکان، دل‌های افسرده خود را گرم کنند و زیر تا شیر جلال و جمال آن مجلس اربابی و در پیشگاه کارگزاران بین الملل سرمایه به صفوف پراکنده خود سروسامانی دهند! با اینک نشریه‌ای که به ادعای ما مورانش هدف از انتشار آن "آگاهی دادن است نه تبلیغ عقاید خصوصی" هر هفته بیش از ده ستون از صفحاتش در اختیار قلم هتاک و دریده‌ای قرار می‌گیرد تا با آمیزه‌ای از لجبازی و طنز و فرهنگ خاص اشرف پهلوی، به هر چه میارزه و انقلاب و رنج و خون کوشندگان راه استقلال و آزادی مردم جهان است بدو بیراه‌نثار کند و یک شماره در میان موضوع جا خوش کردنش را در کافه‌های پاریس و قهوه‌خوردن را به رخ ما بکشد و مرتب - با زهم البته برای آگاهی دادن و نه تبلیغ عقاید خصوصی! - افاده لعاب و بزرگ غریبی و فخر انتساب به جناح راست و طرفداری از امپریالیسم بفروشد و ترجمه فارسی چرند و پرندرنگین نامه‌های فرنگی را به خوانندگان ایرانی تحویل دهد! یا این که... همه علائم اشاعه جو فکری و فرهنگ زندگی روزمره خاصی است که چند سال پس از انقراض رژیم مستشاهی، دود و دم آن رفته رفته در محیط ابرانیان خارج از کشور دوباره پخش می‌شود.

همانطور که "اسلام عزیز" برای خمینی و جماعت جاهل و جرارش حکم اسم مسنعا ر هزار معنایی را پیدا کرده است، "دموکراسی" و "حب وطن" نیز شکر دکار دار و دسته‌ای شده که به روزگار حاکمیت می‌گفتند "ملت ایران لایق دموکراسی نیست" و از وطن دوستی بیشتر به حب مال و جاه و مقامهای پرسود و منفعت دل بسته بودند. از این وجه فکری و فرهنگی حضرات ضد استقلال که بگذریم می‌رسیم به ابعاد عمیق و مبسوط تشویریکشان!

پناهگاه فکری نظریه با فایان این دسته، مساله توسعه است. همه سردمداران فکری این دسته برایین عقیده اند که اگر "انقلاب نالازم" روی نمی‌داد و ائتلاف "روشنفکران و تروریست‌ها و قشریون" پیش نمی‌آمد، اکنون ایران به "دروازه‌های تمدن بزرگ" رسیده بود! برخی از آنها به کم‌وکاستیهای زمان شاه نیز اشاره می‌کنند ولی البته حالا که طرف غایب است می‌گویند هم‌گناهان و معاصی فقط برگردن شاه بوده است، درست به وارونه آن زمان که هرچه تقصیر بود می‌انداختند کردن "اطرافیان مغرض شاه". با تمام این احوال چنان مساله توسعه و "تعهد پهلویها به پیشرفت و ترقی" چشم این آقایان را کور کرده که توجه ندارند، یا بهتر است بگوییم اهل چنان دقت و توجهی نیستند، که بن بست‌ها و بحرانهای گوناگون اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی را که سرانجام موجب پیدایش عمیقترین بحران سیاسی جامعه شدند قبول کنند. انگار نه انگار که آن "استراتژی توسعه" (۱) در واقع همان استراتژی امپریالیستی غارت ثروتها و وابستگی وزیرسلطه قرار دادن کلیه شئون جامعه و حکومت ایران بود و گرنه دلیلی نداشت که "درخواستهای همیگی شاه از سفیران آمریکا و انگلیس برای اندرز و راهنمایی" (۲) مکانیم رتق و فتق امور مملکتی و حل مشکلات زمان بحران باشد. در انقلاب، ملت ایران درست با چنان اوضاع و شرایطی که کارشناسان و "سفیران آمریکا و انگلیس" فعال مایشاء آن بودند در افساد و از هم‌بن رو بود که از دل و جان و حلقوم میلیونها ایرانی عاصی و ناراضی سرریزاد "مرگ پیرشاه" و "استقلال" و "آزادی" به آسمان برخاست. خمینی ناظر زیرک و شیکسادهوشیاری بود که نمایلات و خواستهای برحق استقلال طلبانه توده‌ها را دید و دریافت و این گرایشات ملی را در قالب کلمات و مفاهیم مطلوب خودش تحویل مردم داد. دوران پهلوی، منهای فاصله کوتاه حکومت دکتر ممدق، دوران پیشرفت استراتژی امپریالیسم و گسترش ناموزون سرمایه‌داری زیرسلطه بود. اگر صنعتی برپا شد، کشاورزی روبه‌ویرانی رفت، اگر دانشگاه ساخته شد، دانشگاهیان مرتاسرکوب شدند. و تازه سواد و آموزش عمومی، بعد از ۵۰ سال، هنوز به ۵ درصد از مردم نرسیده بود. میلیونها نفر با فقر و کمبود بیماری و بیسوادی دست‌به‌گریبان بودند و دیکتاتوری فردی بیداد می‌کرد. اگر آب و لعاب فرهنگ غرب وارد جامعه شده بود، از پی و پایه‌های اساسی و اصول فکری و معرفتی و رفتاری آن فرهنگ خسری نبود و حکومت با اندیشه و اندیشمندان فرزانه سرمایه‌گذاری نداشت و هر کس که آستان بوس آن دستگاه نبود، لاجرم یا در گوشه‌انزوا و عزلت به سر می‌پرد یا در صورت مقاومت آشکار در بند می‌شد. به برکت همان "استراتژی توسعه" کذایی بود که چنددهه‌ها را مستشار امریکایی همه‌کاره مملکت شده بودند و هر حرکت اصلاح طلبی، ترقیخواهی، عدالت‌جویی، هر چقدر خفیف و ملایم، با توپ و تشر و زندان و سرکوب مواجه می‌شد و جوانان آگاه و مقاوم نیز به چوبه‌دار و دیوار تیرباران سپرده می‌شدند. آن "استراتژی" حتی به کار ساختمان تمدن غربی هم نمی‌آمد! استراتژی ضد استقلال و طرح انضام مملکت و مملکت و چپاول متداوم ثروتها و استثمار نیروی کار آن بود. ملت ایران تا فرصتی یافت و مفری پیدا شد بر علیه آن استراتژی ضد استقلال، انقلاب و پیام کرد. خمینی

د حال زیر عنوان استقلال، که محبوب توده ها بود، بنهان شد و مملکت را بیشتر و بدتر وابسته و ذلیل کرد. بی گمان در این میان خواست استقلال نیز متحمل خسارات و ضایعاتی شد ولی فوراً مقاومت یک نسل انقلابی و فداکار مانع از آن شد که ملت یکسره به گمراهی و تباهی گرفتار شود و از خواستهای برحق خود دست شویسد و بسه دزدان مال و جان و وطن و فرهنگ و عزت و شرف ملی اجازه دهد بر چمدان "وطن و قانون" زندگی وی شوند. دارو دستهای که از فرط وابستگی و دل بستگی افراد و معالانسی به امپریالیسم آمریکا، طی بیش از ۲۳۰ شماره نشریه، یک بار هم جرات نوشتن چند سطر درباره استقلال ملی نداشته اند و هواداران و ابواب جمعی شان آنقدر محو و مسحور قدر قدرتی ارباب اندک عبارت "همانهایی که رژیم پیشین را برداشتنده هر زمان که لازم باشد رژیم کنونی را نیز برکنار خواهند کرد" و رد زبان شان است، طوریکه سرمداران خود را نیز مستاصل کرده اند و آنها گاه مجبورند نهیب بزنند که "فقط ایستاده ها شمارش می شوند!" اینها زیاد از آزادی سخن می گویند ولی دم خروس رسوا کننده اهداف شان پیدا است.

شعار و خواست استقلال چنان گریبان اینها را چسبیده که توطئه سکوت درباره آن نیز دیگر کار ساز نیست. توطئه سکوت در مورد شعار و خواست استقلال، مثنی اصلی نظریه یا فان جماعت مذکور است. اما هرگاه که قافیه تنگ می آید و حرفی درباره استقلال لازم می شود، با کمال وقاحت دوباره همان تعبیر شائناهی را درباره استقلال پیش می کشند: "در آن زمان از نظر استقلال (؟) و امنیت ملی مردم در امان بودند" (۳) این تعبیر ژاندارم منشا نه از نوع همان ترهائی است که آریا مهر، ژاندارم منطقه، در مورد "امنیت مرزها و آبهای خلیج فارس" تحویل خلق الله می داد: "استقلال" و "امنیت ملی" ایرانیان زیر سایه چند ده هزار مستشار آمریکایی!

تناقض در شعار

شعار و خواست استقلال در گفته ها و نوشته ها و سرنامه های اپوزیسیون مترقی و انقلابی ایران از جایگاه ویژه ای برخوردار است. همچنین حزب توده نیز از قدیم الایام، از استقلال دم می زند. برخورد بسیاری از جریانهای انقلابی موسوم به چپ سنتی گرفتار تناقضی درونی است. اما پیش از توجه به این تناقض لازم است مختصری درباره کم و کیف "استقلال طلبی" حزب توده سخن بگوییم تا منشاء تناقض پیش گفته بهتر فهمیده شود. جنبش دموکراتیک سالهای ۳۲-۳۵ به اعتقاد عمومی و گواهی تاریخ فرازهای برجسته ای از پیکار و پیروزی استقلال در برداشت و دکتر مصدق رهبر محبوب و ارجمند این مبارزات بود. مضمون اصلی این پیکار استقلال طلبانه، لغو امتیازات شرکتهای استعماری و امپریالیستی بر منابع و ذخایر میهن مایود. مدتها پیش از آن که دکتر مصدق شعار ملی کردن صنایع نفت را پیش کشد و بگوشد جنبش دموکراتیک و ملی مردم را در راه تحقق این شعار بسیج کند و طرح قانونی آن را در مجلس به تصویب برساند حزب توده بدنبال درخواست دولت شوروی مبنی بر کسب امتیاز نفت شمال کشور، یکسره طرفدار سرسخت و اگذاری امتیاز نفت شمال به دولت شوروی شد. حتی با فشاری

روی این موضع کار سیاست حزب توده را در مورد مسأله امتیازات نفتی به جایی کشاند که یکسره خط استقلال طلبی را قربانی دفاع از موضع مذکور کرد: " عقیده دستهای که من شخصاً در آن دسته قرار دارم اینست که دولت به فوریت برای واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی و نفت جنوب به کمپانیهای امریکایی و انگلیسی وارد مذاکره بشود... خودداری از اعطای امتیاز به خواستاران، حرکت غلط و یک طرفه‌ای است که مقصد آن یا تبعیت از نقشه‌های مضر است یا تسلیم به حماقت. به همان ترتیب که مسابسرای انگلستان در ایران منافع قائلیم و بر علیه آن صحبتی نمی‌کنیم باید معترف باشیم که دولت شوروی هم از لحاظ امنیت خود در ایران منافع جدی دارد... " (۴) این نمونه کوچکی است از نوع مواضع حزب توده در آن زمان. سیاست حزب توده در آن دوره بر طبق اصل اولویت منافع دولت شوروی بر مصالح ملی ایران استوار بود. از آن به بعد هم بر همان اصل باقی ماند. منتها، در آن دوره که هنوز اول کارشان بود و تجربه کافی نداشتند حرف خود را رک و راست می‌زدند. بعدها که با احساسات و جنبش‌رشد یا بنده ملی و استقلال طلبانه مردم رو برو شدند و تجربه کردند که چگونه سیاست استوار و اصولی مصدق بر سر صیانت منافع ملی و دفاع از استقلال ایران مورد اقبسال و حمایت توده‌های مردم قرار گرفت، به نظریه بافیهای رنگارنگ پیرامون "مرکز انقلاب جهانی" و "منافع اردوگاه سوسیالیسم" و "انترناسیونالیسم پرولتاری" و بالاخره "تقسیم جهان به دو اردوگاه" متوسل شدند.

از درون همه این تئوریهای مشعشع این نکته درمی‌آید که اگر قرار باشد ملت ایران در راه حفظ منافع شوروی - یاگیریم انقلاب جهانی و مرکز آن - نذری بکند و سفره‌ای بیندازد، هر چه منبع نفت و منابع گازی و شرف و غیرت دارد باید در طبق اخلاص بگذارد و دودستی تقدیم کند و جیک نزند؛ ولی اگر روزی روزگاری ملت ایران را به کمک آن "مرکز انقلاب جهانی" نیاز افتاد و یاری و امدادی از آن طرف به این طرف لازم آمد، جزیک قطعنامه اعلام همبستگی "برادرانه" و "سلامهای سوسیالیستی حزب برادر" و فویش در اختیار قرار دادن یک برنامهرادیویی "مدای فلان" انتظار چیز دیگری نباید داشت، وگرنه جنگ جهانی پیش می‌آید و "ستاد انقلاب جهانی" به خطر می‌افتد! موضع ارتش سرخ در قضیه آذربایجان، موضع دولت شوروی به هنگام کودتای ۲۸ مرداد (وبی عملی مطلق حزب توده) و موارد متعدد دیگر جمله‌گی قرائن و شواهد گویایسی در همین زمینه هستند.

من به لحاظ حوصله اندک مقاله از ذکر مشروح ویک به یک تئوریها و تفصیلات فلسفی، سیاسی و استراتژیکی حزب توده معذورم ولی ما حاصل قضا یا به زبان ساده و معمولی همانست که عرض کردم. سرسپردگی حزب توده به اولویتهای سیاست خارجی دولت شوروی در هر مرحله‌ای از تاریخ ۴۰ ساله اخیر مبارزات ملت ما قابل اشبات و عرضه است. کما اینکه سیاست این حزب نسبت به رژیم خمینی نیز از همان اول تابعی از متغیر آن اولویتهای بود و تداوم "جدید" حزب مذکور هم روی همان خط حرکت می‌کند. بنا بر این اگر ما سخن از تناقض گفتیم، عطف به مواضع سیاست حزب

توده نبود که فارغ از تناقض درونی، پیرو سیاست خارجی دولت شوروی است و توجیه تئوریک خاص خودش را دارد. بحث تناقض در شعار، از آنجا پیش می‌آید که حریانی از طیف چپ، علیرغم محکوم کردن و مردود شمردن سیاست و منش و مواضع حزب توده (البته در این و آن مسئله، نه علی‌الاصول) همینکه به فصل مربوط به استقلال می‌رسند تمام حمله را متوجه امپریالیسم و بخصوص امپریالیسم امریکا می‌کنند و پس از آن به ناگهان خواستار "اتحاد و همکاری با کشورهای سوسیالیستی" (۵) می‌شوند! روشن است که معنی مستفاد از این "اتحاد و همکاری" نیز ناظر بر همبستگی معنوی با سوسیالیسم و انقلاب و... نیست؛ خیر، مشخصاً به همان معنای سیاسی حزب توده‌ای است و ولای به حال کسی که در امتداد خط استقلال و آزادی ملی در مقابل پیشنهادهای آنها چون و چرا کند!

تناقض این نوع شعار "استقلال" در آن است که در صورت تحقق، رفته رفته ماهیت روابط ایران با شوروی، که قدرتی است از هر جهت در مدارای متفاوت، به نوع و جوهر مناسبات "برادرانه" شوروی با معالک اروپای شرقی استحاله می‌یابد و کمترین عارضه آن این خواهد بود که پایه پای استحاله مذکور به گرداب تعارضات سیاسی-نظامی بین المللی نیز کشانده می‌شویم. وانگهی ما گفته ایم که پایه پای استقلال به دموکراسی و آزادی متعهدیم و معنی این تعهد آنست که نمی‌توانیم کل و کمال شئون داخلی جامعه را قفل کنیم و کلیدش را هم به عنوان ضامن آن سیاست "اتحاد و همکاری" نزد دولت شوروی بگذاریم. نمی‌توان شعار استقلال را پیش کشید ولی عدم استقلال در مقابل "اردوگاه سوسیالیسم" را از آن نتیجه گرفت. مردمی که به خاطر استقلال و آزادی انقلاب کردند و ضد انقلاب و امدادگران رنگارنگش را نیز تجربه کرده‌اند، هیچگاه تعبیر نیچه استقلال را به عنوان استقلال قبول نمی‌کنند.

شورای ملی مقاومت پرچمدار استقلال

در پیکار رضا امپریالیستی و دموکراتیک و استقلال طلبانه، در مبارزه برای سرنگونی رژیم خمینی و تدارک همه جانبه تفویض قدرت به مردم و نهادها و ارگانهای منتخب آنها، در ساختن ایران آباد و آزاد و مستقل که با یدیه سرعت به مدارج عالی ترقی و پیشرفت و مدنیت، فارغ از جبر و اضطرار، دست یابد، اصل بر حاکمیت ملی و مردمی استوار است. بدیهی است که رد آرا و عقاید رنگارنگ وابستگی و نیمه-وابستگی و تکیه هر چه تمامتر بر استقلال و آزادی، مستلزم همگرایی و همکاری نهایی کلیه نیروهای انقلابی، ملی و مترقی جامعه است. تحقق وسیع اصل ائتلاف لازم آنست. لکن نمی‌توان سنگ بنای تحقق این اصل را بر بی بندوباری و جمع و جور کردن فرصت طلبان و منشوش نیروهای گداخت‌کننده در پیکار سرنگونی رژیم جبار کنونی استوار و سازش‌ناپذیر ندونه با ستون فقرات موجود و رزمجوی این پیکار - سازمان مجاهدین خلق ایران - سرآشتی و همکاری و همگامی دار ندونه بر سر طرد بقایای استبدادشاهی و خمینیستی راست و محکم ایستاده‌اند.

تجربه طولانی ۸۰ سال مبارزات گذشته ملت ما در سبهای به همراه داشته است که نمی توان چشم بر آنها بست و ساده لوحانه شعار "همه با هم" را سرداد. تحقق اهداف سترگ تاریخی نیازمند نیرو و بافت مبارزاتی است که از پس دشواریهای محسوس و موجود آن برآید. تحقق استقلال، نیازمند چنان بافت و ساخت مبارزاتی است که نافی تفرقه های سنتی بین مذهبی / لائیک، ملی گرا / چپ گرا و بالاخره جنبش سیاسی / تشکیلات نظامی باشد. این بافت و ساخت مبارزاتی باید بتواند در سراسر کشور عرض اندام کند تا در روز خیزش عمومی مردم با ردیگر دست بیگانهای از آستین این و آن حریبان مشکوک یا منجی موعود بیرون نیاید و اگر هم چنین شد، انحراف و به کج راه کشاندن انرژی آزاد شده مردمان ممکن نباشد. وجود بافت سراسری سازمان مجاهدین خلق ایران با آن درجه متعالی از مقاومت و رزمجویی و ایستادگی استوار بر شعار و خواست استقلال و آزادی، تاسیس و تداوم فعالیت سیاسی شورای ملی مقاومت که علی رغم عهد شکنیها، بی طاقتیها و رفاقتهای نیمه راه (هر بار به این یا آن بهانه)، درختان نثرین تجربه موجود ائتلاف و همبستگی در طول تاریخ معاصر ما و پشتوانه عظیمی است که به خاطر تحقق اهداف استقلال و آزادی بعد از سرنگون کردن رژیم خمینی، باید به حفظ و صیانت و استحکام آن همت کرد. تردیدی نیست که نیروها و حریبانان دیگری نیز در خارج و داخل کشور وجود دارند که برخواستهای مذکور با فشاری می کنند و با بقایای شیخ و شاه نیز می ستیزند. آنها هر اختلافی هم با ما داشته باشند تا جایی که عمده نیروی مبارزاتی خود را متوجه افشا و سرنگونی رژیم خمینی کنند، مؤتلفان بالقوه ما محسوب می شوند، چرا که مقصود نجات ملت و میهن از چنگال جبار جنایتکاران زمان - خمینی - و جلوگیری از بازگشت مستبدان و ایستگاه به امپریالیسم بر تخت سلطنت است. شورای ملی مقاومت پرچمدار استوار و فداکار استقلال است. پرچمی که روزگاری در کف سرداران جنبش مشروطه و در شرایط دیگر، بردوش رهبر فقید نهضت ملی - دکتر محمد مصدق - بود. هر کس که ما دقانه در این راه کامیاب می دارد اگر هم اکنون با ما نباشد بر ما نیز نیست.

رژیم خمینی در چنبره مشکلات نفتی

محمد حسین تقدی

در بحبوحه بحران اقتصادی و کمبود ارز و در حالی که وزیران دولت موسوی یکی پس از دیگری از جمله بدلیل کاهش بودجه‌های عمرانی استعفا می‌دهند، رژیم خمینی اعلام کرده است که در نظر دارد از طریق خط لوله‌ای، نفت تولیدی میدانهای نفتی خوزستان را به بنادر دریای عمان منتقل سازد. از طرف دیگر ظاهراً رژیم برای احداث خط لوله دیگری که میدانهای نفتی جنوب غربی کشور را به بنادر ترکیه دریای مدیترانه متصل سازد، با مقامات دولتی ترکیه به توافقهای اولیه دست یافته است. اگر برای هر کدام از این خطوط لوله، ظرفیتی انتقالی معادل نیم میلیون بشکه نفت در روز قائل شویم، حجم سرمایه‌گذاری لازم برای تحقق این دو پروژه، به نرخ جاری بی‌تبردید از ۷ میلیارد دلار تجاوز خواهد کرد. ناتوانی رژیم در تامین ارز لازم برای مبرمترین نیازهای وارداتی و از جمله نیازهای تسلیحاتی جنگ که در اولویت مطلق قرار دارند، و نیز این واقعیت که کل حجم ارز وارد شده به خزانه دولت در طول سال ۶۳، در خوشبینانه‌ترین فرضها، به زحمت به ۲ برابر ز مورد نیاز برای ساختمان این دو خط لوله می‌رسد، ممکن است هر ناظری را به این فکری بندها زده‌ا اعلام این طرحها نیز از جمله ترفندهای تبلیغاتی رژیم و مخصوصاً کوبلر دستگاه خمینی، رفسنجانی، است، که مثلاً، تا آنجا که می‌توانم، از سه سال پیش تا کنون لااقل چهار بار تصمیم رژیم به احداث مترو تهران را اعلام کرده‌است. با اینحال دقتی بیشتر در حال و روز رژیم، جدی بودن او را در تمایل به تحقق این پروژه‌ها روشن می‌سازد. البته این خواست رژیم به معنی توانایی قطعی او در اجرای این طرحها نیست. زیرا علاوه بر مشکلات داخلی، رژیم با بدقیل از همه پیمانکاران معتبری بیابدها و را در اجرای این طرحها یاری دهند و هیچ پیمانکاری نیز بدون داشتن ضمانتهای مالی کافی حاضر به همکاری نخواهد بود. اینکه رژیم بتواند در محافل بانکی بین‌المللی، بانک و یا کنرسیومی از بانکها را بیابدها اعتبارات لازم را تامین کنند، خود جای شک بسیار دارد. و این اولین مشکل فنی است که رژیم برای تحقق این پروژه‌ها با آن

روبرو است. پیش شرط حل همین مشکل اولیه نیز طبیعتاً برخورد با جنبه‌های سیاسی است که طرح چنین پروژه‌هایی پیشاپیش در سطح بین‌المللی مطرح می‌سازند. اینکه چرا رژیم‌درین و انفسای مشکلات مالی مجبور به اتخاذ این تصمیم شده است، خود قابل تامل است. بی شک مهمترین دلیل این تصمیم‌گیری، افزایش گرفتاریهای مالی ناشی از کاهش درآمد نفت است. پس از شروع بمباران نفتکشها از جانب عراق، هرج و مرج در استخراج و مخصوصاً صدور نفت ایران با وج رسیده است، هرج و مرجی که البته از پایان اعتمابه‌ای کارگران صنعت نفت و روی کارآمدن دولت بازرگان همیشه وجود داشته و ادامه خواهد داشت. طبیعتاً برای هرکشوری (همچون ایران تحت اشغال اراذل خمینی) که نسبت صادرات غیرنفتی اش به واردات رقمی بین ۲ تا ۳ در مقابل ۹۷ تا ۹۸ باشد، در شرایط عادی همافیت کامل باحتی نوسانهای شدید حجم صادرات نفتی فاجعه‌آميز و در صورت استمرار غیرقابل تحمل است. بدیهی است که ادامه حیات رژیم خمینی، که اساساً بر دو ستون جنگ و سرکوب ایستاده است، با توقف و یا افت شدید صادرات نفتی قابل تصور نیست. چرا که برای ادامه جنگ و همسرکوب احتیاج مبرم به امکانات مالی، آنهم از نسوع ارز خارجی، دارد. در عمل نفت ایران برای رژیم، همچون اکسیژن برای تنفس هر موجود زنده‌ای، ضروریست. بعبارت دیگر، نفتکشها به شیشه عمر خمینی تبدیل شده‌اند. و این واقعیت را خمینی و همپالکیها بیش از مدت‌ها پیش بخوبی دریافته‌اند. همه به یاد دارند که در پانزده سال ۶۰ و در اوج فاز اول مقاومت مسلحانه و استیصال رژیم، غرضی، وزیر نفت خمینی، در توجیه حراج نفت ایران، گفته بود "قیمت نفت ما را الله تعیین می‌کند". همین آگاهی رژیم بر مرگبار بودن توقف صدور نفت بود که او را واداشت تا در مقابل بمباران نفتکشها به سرعت واکنش نشان دهد. در آغاز تخفیفهای تازه‌ای برای خریداران نفت ایران در نظر گرفته شد و شرکت بیمه ملی ایران پذیرفت تا نفتکشها را، که هیچکدام از بیمه‌گران بین‌المللی در آبهای ساحلی ایران به آسانی بیمه نمی‌کردند و حتی لویدز نیز نرخهای سرسام‌آوری برای بیمه آنها تعیین کرده بود، با نرخهای عادی بیمه کند. در همین زمان یکی از مقامات شرکت نفت اینالیا در توضیح چند و چون خرید نفت از ایران گفته بود که در آمد شرکت ملی نفت ایران از فروش هر بشکه نفت (با توجه به تخفیفها و هزینه‌های جنبی دیگر) حدود ۱۹ دلار است. با اینکه و علی‌رغم دست و دلبازیهای خمینی، ادامه حملات هوایی به نفتکشها باعث افتی شدید در صدور نفت ایران گردید. بطوریکه متوسط صدور نفت یکبار در اوایل تابستان و بار دیگر در پانزده سال ۶۳ به کمتر از نیم میلیون بشکه در روز رسید. برای مقابله با این وضع رژیم از اواسط سال گذشته ترفند جدیدی را یکبار گرفته است. بدین معنی که با خرید و اجاره نفتکشهای کهنه شرکتها، حمل و نقل، نفت را خود مستقیماً از خارک بارگیری و در جزایر واقع در نزدیکی تنگه هرمز تحویل نفتکشهای خریداران و با شرکتها، کشتیرانی بین‌المللی می‌دهد. بدیهی است این ترفند جدید نیز هزینه‌های بیشتری را به شرکت ملی نفت ایران تحمیل می‌کند و در نتیجه درآمد حاصل از فروش هر واحد نفت کاهش یافته است.

هدف رژیم ارنام این کوششها، علاوه بر افزایش درآمد و البته در رابطه با آن، افزایش تولید و رساندن صادرات نفت به سقف ۱/۵ تا ۲ میلیون بشکه در روز و حفظ

مشتریان ، حضور در بازار بین المللی و حفظ قدرت ما نور در اوپک نیز بوده است . ظاهراً تا کنون رسیدن به این هدفها عملی نشده است ، با اینکه ، بنا به اظهار منابع بین المللی دست اندرکار نفت ، رژیم تا بحال لا اقل سه فروند از ۷ فروند نفتکشی را که برای حمل نفت از خارک به جزایر تنگه هرمز در اختیار داشته ، از دست داده است . غرضی این عدم توفیق را بدین گونه توجیه نمود که با وجود اینکه اوپک سهمیه بیشتری برای تولید نفت ایران در نظر گرفته است ، ما برای حفظ قیمت‌ها سطح تولید خود را کمتر از ۱/۸ میلیون بشکه در روز نگاه داشته ایم .

علاوه بر مشکلات ناشی از بمباران نفتکشها توسط عراق ، تشدید بحران در منطقه خلیج فارس و حضور روز افزون نظامی قدرتهای خارجی درین منطقه که مستقیماً ناشی از سیاستهای ماجراجویانه خمینی است ، خلیج فارس را حتی در صورت توقف بمباران نفتکشها و بیان جنگ نیز ، به راه آبی نا امنی تبدیل کرده است . کشورهای عرب ساحل جنوبی خلیج فارس ، از عراق تا امارات و عربستان ، این نکته را از مسدود شدن پیش دریا فته اند و با احداث خطوط متعدد لوله های نفتی ، از هم اکنون مقادیر عمده ای از نفت خود را به بنادر امن مدیترانه ، دریای عمان و دریای سرخ منتقل می کنند . پروژه های در حال اجرا ، این کشورها را در آینده ای نه چندان دور بطور قابل ملاحظه ای از راه آبی خلیج فارس بی نیاز خواهد نمود و در نتیجه از اهمیت این راه بعنوان یک راه آبی بین المللی ، لا اقل برای این کشورها ، خواهد کاست . کاهش اهمیت خلیج فارس از نقطه نظر اقتصادی ، طبیعتاً امکان درگیری نظامی و دخالت قدرتهای خارجی در آن را ، از جمله بدلائل ژئوپولیتیکی ، افزایش خواهد داد و بدیهی است در چنین شرایطی اگر رژیم خمینی هنوز برای ایران حاکم باشد ، شیشه عمرش چنان در معرض تهدید قرار خواهد گرفت که حتی امام زمانهای ساختگیش نیز نمی توانند او را یاری رسانند .

با احتمال بسیار تحولات احتمالی فوق الذکر نیز در محاسبات رژیم برای احداث خطوط لوله نفتی در نظر گرفته شده اند . با اینحال بیماری نفتی خمینی ، حتی در صورت احداث خطوط لوله مورد بحث تا دو یا سه سال آینده و در صورت ادا مهجیات رژیم تا آنوقت ، علاج ناپذیر بنظر می رسد . نگاهي به روند تحولات بازار بین المللی نفت ، نا توانی خمینی را در کسب و تثبیت موقعیت بهتری در بازار بین المللی ، آشکار می سازد . همانطور که در جدول زیر مشاهده می شود ، در سال ۱۹۸۲ جهان غیر کمونیست معادل ۴۵/۱ میلیون بشکه نفت در روز مصرف کرده است . از این مقدار ، سهم عرضه کشورهای عضو اوپک ۱۹/۸ میلیون بشکه در روز ، کشورهای کمونیست ۱/۵ میلیون بشکه و بقیه کشورهای تولیدکننده نفت (آمریکا ، مکزیک ، انگلستان ، مصر و ...) ۲۳/۴ میلیون بشکه بوده است . ۵/۴ میلیون بشکه ما به التفاوت نفت مصرف شده و نفت عرضه شده به بازار ، از محل ذخایر شرکتهای چند ملیتی و یا دولتها تامین شده است . این ارقام از ۱۹۸۲ به بعد مرتباً به ضرر کشورهای عضو اوپک تغییر یافته است .*

* ارقام مربوط به سال ۱۹۸۵ . رقمهای پیش بینی نده را اساس رویدادها را در سه ماهه اول سال جاری مسیحی هستند .

"عرضه و مصرف نفت از ۱۹۸۲ تا کنون" (واحد: میلیون بشکه در روز) (۱)						
سال	مجموع مصرف	مجموع عرضه	عرضه اوپک	عرضه کشورهای غیر اوپک	تفاوت عرضه و مصرف	
۱۹۸۲	۴۵/۱	۴۴/۷	۱۹/۸	۲۳/۴	۱/۵	-۰/۴
۱۹۸۳	۴۵/۲	۴۴/۶	۱۸/۴	۲۴/۵	۱/۷	-۰/۶
۱۹۸۴	۴۶/۱	۴۵/۹	۱۸/۵	۲۵/۶	۱/۸	-۰/۲
۱۹۸۵	۴۳/۳	(۰۰۰)	(۰۰۰)	۲۶/۴	۱/۸	(۰۰۰)

این کاهش سهم اوپک در بازار نفت در حالی صورت می‌گیرد که سه تخفیف بحران اقتصادی در غرب، از سال ۱۹۸۴ مصرف نفت را در کشورهای صنعتی افزایش داده است. این تحول به معنی نقش برآب شدن بسیاری از محاسبات سران اوپک است که امیدوار بودند با پایان بحران اقتصادی جهان صنعتی و افزایش تقاضا، اوپک مقام سابق خود را در بازار کسب نماید. اکنون وضع برعکس است: کشورهای عضو اوپک که در سال ۱۹۸۲ بیش از ۴۴٪ نفت مصرفی جهان غیر کمونیست را تامین می‌کردند، در ۱۹۸۴ فقط تامین کننده ۴۰٪ نفت مصرفی جهان غیر کمونیست بوده‌اند. از این گذشته جدول بالا نشان می‌دهد که اساساً احتیاج کشورهای عمده مصرف کننده به نفت کشورهای عمده صادر کننده، اعم از اوپک و یا کشورهای کمونیستی سیری نزولی داشته است. روندی که در شرایط حاضر احتمال برگشت پذیر بودن آن، لااقل در حدتکانهای شدید ناچیز بنظر می‌رسد. از طرف دیگر همین ارقام به روشنی بیان کننده این واقعیت‌اند که با وجود تلاشها و کنفرانسهای مکرر، اعضای اوپک موفق به تثبیت یک سقف ثابت تولید در سال ۱۹۸۴ نشدند و علی‌رغم تعهدات مکرر کشورهای عضو، مجموع تولید آنها در سال ۱۹۸۴ از مقدار توافق شده بیشتر بوده است. پیش‌بینی می‌شود که این ناهماهنگی کماکان در سال ۱۹۸۵ نیز ادامه یابد و کشور عضو اوپک نیز که ما موریت باقیمانده اند با برنامه سهمیه بندی نظارت کنند، در آخرین گردهماییشان در اواسط ماه آوریل سال جاری نتوانستند برای این مشکل راه حلی بیابند. مشکل، اما فقط به مسایل مربوط به سهم اوپک و هر کدام از اعضا آن در بازار جهانی نفت محدود نمی‌شود. قیمت‌های رسمی نفت نیز در سالهای اخیر مرتباً سیر نزولی داشته است، این سیر نزولی با وجود تخفیف بحران اقتصادی در غرب و افزایش تقاضا، هنوز هم ادامه دارد. بطور نمونه قیمت متوسط نفت که در سال ۱۹۸۲، معادل بشکهای ۳۱/۵ دلار بود در سال ۱۹۸۴ به

(۱) - آمار و ارقام این نوشته از نشریات آژانس بین‌المللی انرژی و موسسه تحقیقاتی ایپالیا گرفته شده‌اند.

بشکهای ۲۸ دلار، و در ماه‌های اول سال ۱۹۸۵ به ۲۶ دلار، کاهش یافته است. به عبارت دیگر طی دو سال ونیم گذشته قیمت نفت بطور متوسط بیش از ۱۷/۵٪ تنزل کرده است. این تنزل گرچه با افزایش فوق العاده ارزش برابری دلار با دیگر ارزها همزمان بوده و می‌توانسته است تا حدودی با افزایش قدرت خرید کشورهای صادرکننده نفت جبران گردد، ولی ولع رژیم خمینی در خرید انواع اسلحه به هر قیمت و نیز احتیاج رژیم به تهیه ابتدائیت‌ترین مایحتاج عمومی در بازارهای بین‌المللی طبعاً این توازن را ناممکن ساخته است. درین زمینه نیز روند کنونی اقتصاد جهانی و مشخصاً کشورهای صنعتی غرب، که عمده‌ترین مصرف‌کنندگان نفت‌اند، هرگونه افزایش عمده در تقاضا و در نتیجه تصور هرگونه افزایش واقعی در قیمت نفت را، بیرون از محدوده نوسانهای طبیعی ناشی از تغییر ارزش برابری دلار و یا حوادثی از این قبیل، فرضی غیر واقعی می‌نماید. برعکس شواهد بسیاری نشانگر آنست که جهان صنعتی، در ساختار فعلی اقتصادیش، برای از سرگیری رشد در تولید و در نتیجه مصرف انرژی و نفت، محتاج کاهش بازهم بیشتر قیمت‌هاست. گرچه پیش‌بینی درین زمینه دشوار است، با اینحال زمزمه رساندن سطح متوسط قیمت‌های نفت به ۲۵ دلار در بشک تا اواخر سال جاری مسیحی و تثبیت آن درین سطح (با نرخهای جاری ارزش برابری دلار) آغاز شده است. روشن است که کشورهای عضو اوپک در شرایطی نیستند که بتوانند تا شیب ریادی بر این روند داشته باشند. کاهش سهم اوپک در بازار بین‌المللی نفت، اختلافات سیاسی کشورهای عضو و احتیاج مبرم اکثر قریب به اتفاق آنها و بیش از همه رژیم خمینی، به ارزش خارجی، و در نتیجه رقابتشان در عرضه هرچه بیشتر نفت به بازار، امکان یک عمل مشترک موثر را از این سازمان سلب کرده است.

می‌بینیم که مجموع دو عامل فوق یعنی محدودیت تقاضای جهانی برای نفت اوپک و تنزل قیمت نفت، که ضمناً در ارتباط با یکدیگرند، علاوه بر ایجاد مشکلات داخلی و خارجی دیگر، امکان توفیق رژیم خمینی را برای افزایش حجم نفت صادراتی و کسب درآمد بیشتری تنها در آینده نزدیک بلکه به احتمال بسیار تا پایان عمر آن، بسیار ناچیز می‌کند. اما نا توانی رژیم در سرو سامان دادن به این بخش حیاتی از اقتصاد ایران به یکی دو سال اخیر محدود نمی‌شود. اگرچه وقوع جنگ و پس از آن آغاز مقابله و مسست ملحانه انقلابی، از یک طرف نیاز رژیم را به افزایش درآمد حاصل از نفت بنحو چشمگیری فزونی بخشید و از طرف دیگر در استخراج و صدور آن، مشکلات لاینحلی بوجود آورده است، اما خمینی و پیروانش نیز از آغاز اشغال قدرت هیچگاه توان و برنامهمه و سیاستی عملی برای بکارگیری صحیح اهرم حیاتی نفت و ادغام آن در کل اقتصاد کشور نداشته‌اند. اگر شاه و ایلادیش مخصوصاً در آخرین سالهای حکومتشان با این مشکل اساسی روبرو بودند که انبوه درآمد نفت را چگونه غارت کنند و چطور هرچه سریعتر این ثروت ملی را خرج بلندپروازیهای دیوانه‌وارشان در تشکیل بنجمین ارتش جهان، ژاندارمی خلیج فارس و اقیانوس هند و نیابت ارباب در سرکسوبسی جنبشهای آزادخواهانه منطقه نمایند، رژیم خمینی از همان فردای قیام از یک طرف با مسئله تقسیم این خوان بغم و از طرف دیگر با دشواری چگونگی استفاده از آن روبرو بوده است.

اولین رئیس شرکت ملی نفت ایران پس از قیام در حالیکه هر روز با آخوندهای

رقیب بر سر ادا راه این موسسه عظیم درگیری داشت ، کودکانه بر افزایش حجم تولید و رساندن آن به سطح قبل از اعتصابها پای می‌فشرد ، بدون آنکه عواقب این تصمیم را (که بدون شک برای جلب نظر آمریکا اتخاذ شده بود) بر بازار بین المللی از یک طرف و بر امکانات فنی استخراج و لظلمات احتمالی بر چاه‌های نفت از طرف دیگر ، در نظر داشته باشد . او با استفاده از حربه درآ مدنفست بیهوده کوشید تا ، در آن گرمی بازار سیاست بازان ، در بین نیروهای سیاسی داخلی نیز محبوبیت کسب نماید . طرح عوام فریبانه اختصاص درآ مدیک روز نفت ایران به هریک از استانهای کشور (برای چه کار؟ با چه برنامهریزی؟ چگونه؟ و...) از جمله اقدامات مشعشعانه اولین دولت "انقلاب" و مسئول امور صنعت نفت آن بود ، در حالی که تعیین سرنوشت قراردادهای نفتی ایران با کنفرسیوم و قراردادهای دیگر ، از جمله قراردادهای استخراجی پیمانکاران خارجی و... و نیز امور تشکیلاتی ای از قبیل چگونگی اداره صنعت نفت و نظارت بر آن ، در بوته فراموشی افتادند و یا بدون اطلاع مردمی که انقلاب کرده بودند - و حالا دیگر لابد بایستی کارشان می‌رفتند - راست وریس شدند ، گرچه عمر دولت "امام زمان" مستعجل بود و حتی قبل از فوت آن مرحوم ، رئیس شرکت نفتش برای "ادامه رهبری مبارزه" عازم خارج گردید ، ولی خمینی حافظان بهتری برای شیفته عمرش نیافت ، مسئولانی که اداره اقتصاد و از جمله نفت ایران را تا تشکیل دولت رجائی و تا مدتها بعد از آن هم بر عهده گرفتند ، با آنکه به ادعای خودشان سالها صرف مطالعه! مسایل ایران و از جمله مسئله نفت کرده بودند ، چنان هرج و مرجی به راه انداختند که غرضی امروز می‌تواند با آراش وجدان (البته اگر وجدانی در کار باشد) گناه بخشی از خیانتهايش را به راحتی به اشتباهات آنان نسبت دهد . به راستی که آقایان از هول حلیم دردیگ افتاده بودند ، یا شاید هم می‌دانستند که آفتاب دولتشان چندان هم پایدار نیست و برای کارشکنی در دولت بعدی! آنگونه عمل کردند ، آنها با استفاده از کمبود مصنوعی ای که به وسیله چند ملیتیها در بازار جهانی نفت ایجاد شده بود ، بر افزایش سریع و سرسام آور قیمتها پای فشردند ، در حالی که هر محصل اقتصاد نفتی که ، نه بیست سال بلکه فقط چند ماه ، مسایل نظام اقتصادی جهان و بازار انرژی را دنبال کرده بود ، بخوبی می‌توانست تشخیص دهد که توان خریداران در پرداخت بهای نفت محدود است . هر ناظری می‌دید که این افزایش نه فقط امکان بکارگیری دیگر مواد انرژی را راه سرعت افزایش می‌دهد ، بلکه بسیاری از منابع نفتی کشف شده‌ای را که از نظر اقتصادی تا آن لحظه قابل استفاده نبودند ، قابل بهره‌برداری نموده و جمع این دو باعث کاهش ناگزیر تقاضا و افزایش عرضه نفت و در نتیجه سقوط قیمتها می‌شود . می‌دید که درآ مدرس را رو با آورده چند ملیتیها از این وضع فوق العاده صرف سرمایه‌گذاری در کشف و توسعه منابع دیگر انرژی و نیز ذخایر جدید نفت می‌شود! می‌دید که اروپا ، این ضعیفترین حلقه زنجیر کشورهای صنعتی ، تحمل پرداخت هزینه‌های گزاف انرژی را نخواهد داشت ، و حتی به قیمت تعطیل کردن بخشهای وسیعی از صنایع خود و تحمل بحرانهای ناشی از آن ، زیرا با افزایش بیش از اندازه قیمت نفت نخواهد رفت . می‌دید که... ولی نه! آقایان پس از سالهایی دراز با کوله‌باری از دانش اقتصادی و اجتماعی‌شان آمده بودند تا در آزمونهای ایران به تجربه تئوریهایشان بپردازند ، شاید هم می‌خواستند دروازه‌های تمدن بزرگی را که

شاه نتوانسته بود بر ملت ایران بگشاید به یمن وجود حضرت امام با زگشایند . آنها البته تنها به خوشبختی مردم ایران رضایت نمی دادند ، می خواستند مستضعفین دیگر جهان را نیز از این خوان بهره مند کنند و به این دلیل بود که طرح نبوغ آسای فروش مستقیم نفت از زان به "دولتهای مستضعف" جهان را به مرحله اجرا در آورده اند . آن "دولتهای مستضعف" هم که ، ظاهراً برای روز مبادا ، به پول نقد بیفش از نفت از زان اهدایی "انقلاب اسلامیون" ایرانی احتیاج داشتند ، محموله نفتکشها را در دریا به شمن بخش فروختند و با زار تک محموله فروشی جدیدی در مقابل تک محموله فسروشی ایران به راه انداختند . شانس آوردند حضرات که آنقدر نما نند تا آنچه را خود کاشته بودند ، بدروند و میراث را برای رجائی معدوم و اخلاقی باقی نهادند .

اما کوشش این آقایان در بکارگیری اهرم نفت در رابطه با تعادل قوا در داخل نیز بسیار چشمگیراً بود . یادآوری یک مورد از این بهره برداری شاید برای ارزیابی آنچه آنها درین رابطه کردند کافی باشد . کارگزاران اقتصاد نفت ایران در نیمه دوم سال ۵۸ با تکیه بر اداره بانک مرکزی - که عملاً با در اختیار گرفتن ارزش حاصل از فروش نفت عمده ترین کنترل کننده نظام اقتصادی کشور بوده و هست - و با استفاده از دیگر ارگانهای هدایت و کنترل اقتصاد ، در آستانه اولین انتخابات ریاست جمهوری ، طرح معروف و امهای بدون بهره و یا با بهره کم را تحت عنوان کمک به تعاونیهای تولید و خودکفایی با بوق و کرنا عرضه کردند . این طرح که هیچگاه بطور جدی عملی نشد و آنچه هم بنا م این طرح به اجرا در آمد جز گرفتاریهای فراوان ، از جمله افزایش نرخ تورم ، شمری نداشت اساساً با تکیه بر درآمد های نفتی کشور تدوین شده بود . با اینحال طرح به عمده ترین واحتمالاً تنها هدف خود رسید و طرح به ریاست جمهوری انتخاب شد . البته در این رابطه بخت بیاران امام زاولین رئیس شرکت نفت بعد از انقلاب بلند تر بود .

واقعاً جای تاسف است و چه بسا تا شرکت آقایان "بحث آزادی" در خلوت هجرت حتی کلمه ای هم از اشتباهات گذشته شان نمی گویند . برعکس نحوه اداره اقتصاد کشور در عصر ما مداریشان را از عمده ترین افتخاراتشان به حساب می آورند . یاد م هست که حدود دو سال پیش آقای بنی صدر در ملاقاتی که یکی از نزدیکترین دستیارانشان در زمینه مسایل نفتی هم در آن حضور داشت ، در پاسخ انتقاد دقیق حقیر نسبت به عملکرد دولت تحت سرپرستی ایشان در رابطه با مسئله نفت ، با سعه صدر خاص خودش به بیان این جمله قصار قناعت فرمود که "بله آقای معین فرا صلا مابل را نمی فهمید ولی خوب ، آدم با شخصیتی بود" یعنی که تمام گناهان به گردن نفهمی و یا شخصیت بودن آقای معین فرست !

عملکرد عمال خمینی ، از رجائی به بعد ، اما ، جز خیانت همراه با نادانی صرف ، نام دیگری ندارد . بقول مسعود رجوی ، آنها به نابودی حرث و نسل یک ملت کمر بسته اند و تفاوتهاشان فقط تفاوتهای کمی هستند . آنها همیشه خواهند توانست دلیل بیاورند که برای حفظ کیان رژیم جز آنچه کرده اند ، نمی توانسته اند . و طبعاً در اینجا گناه اصلی بواقع ناشی از نفهمی شخص خمینی است .

این نوشته البته ممکن است عده ای را برنجاند یا به خشم آورد که : اینجا و اکنون جای این حرفها نیست ! به نظر من جای این حرفها همین جا و هم اکنون است . بدین

دلیل که باید قبل از سقوط خمینی حدود مسئولیتها و خطاها در تمام زمینه‌ها روشن شده باشد تا ملت ایران درین رابطه با ردیگر در دام شعبده‌بازان نیفتد. دلیل دیگری هم هست: نفت ایران از آغاز قرن ویا لاقلاً از جنگ اول جهانی به اینطرف عمده‌ترین و تعیین کننده‌ترین عامل در سیاست و اقتصاد کشورمان بوده است. نهضت ضد امپریالیستی در میهن ما تحت لوای ملی کردن صنعت نفت شکل گرفته است! دیکتاتورها، شاه و خمینی، با تکیه بر درآمد نفت و بدون آنکه برای گرداندن ماشین سرکوب و جنگشان احتیاج چندانی به تغذیه مستقیم مالی از ملت داشته باشند، علم ظلم و جور برافراشتند. بازبینی چند و چون کارآنان، چراغ راه آینده است و این کاری است که جز از آنان که برستی دل بهوای میهن دارند و آزادی و استقلال ایران را می‌خواهند بر نمی‌آید. پس اگر نه در "شورا" کجا؟ بنظر می‌رسد که نشریه "شورا" جای بحث جدی درین باره است.

چمن دانشگاه، چکمه را نیست پذیرا هرگز!

استادان ستعهد دانشگاهها و مدارس عالی کشور

کودسای مدبرهسکی، بازناب طبیعی رشد انقلاب

سقوط رژیم پهلوی، دانشگاه را از تقیدات متنوع دست و پا گیررها نید و ثقل سترک ارزشهای فروخورده را آزاد کرد و فضای مسا عد برای شکفتن استعداد های خلاق فراهم شد. شورا های منتخب اعم از شورا های هم آهنگی و دانشجویی در اداره دانشگاه نقش محوری با فسد و راه رهایی، بدون معارض کشوده شد، کلاسها زنده و حوشان شد، مباحثات سیاسی، سخنرانیهای افشاگرانه، میتینگ ها، تشریفات، اعلامیه ها، میزکتابها و شعارهای مسوع درودسوار، همد و همد بیا نکر تحولی بود که جان گرفته بود و انگر انجمن طلبان، مواجعی سرسرا هس ایجاد نمی کردند، می رفت تا آرمان دانشگاه مستقل و آزاد، رهایی خواه و پیوند خورده با منافع زحمتکشان را عینیت بخشد.

اصد همه منافع ان آرادی ورهایی، که با رطاعت شکن انبساط د فلیشان را حربه دار کرده بود، بداین بالا ترین کیفیت اجتماعی موجود و "حشم و گوش بیسدار و هوشیار" (۲) بسته بود، طبعاً مرتجعین نیز که نفی تاریخی خود را در رشتد این گانن پویا و پسترو و شرقی خواه می دیدند و حیات اجتماعیشان جز در حیطه جهل و تاریکی و انجماد فکری تداوم نمی یافت، با این چشمه همواره زاینده و سنگرمقدم مبارزه و حافظ حرمت خون هزاران شهید به خون خفته، دشمنی می ورزیدند و چون در عرصه سرخورد آزاد اندیشه ها کمینشان لنگ بود و توان حل مشکلات اجتماعی را هم نداشتند برای جلوگیری از هرگونه حرکت اعتراضی و افشاگر، چاره ای جز توسل به جماق و فداره، تسلان و

۱- بخشی از شعر کونا "پاسخ" سروده شاعر میا رزیمت مرزا را دهه های است حمله مردوران ملخ خمینی به دستکده فی دریا سمان ۵۸ - دنباله شعر چنین است:

بسر دگرد این بنده است و بر رفت
با معبره چه کند؟

۲- ارسخرانی آقای مسعود رجوی، در روز سه شنبه ۱۶ اردیبهست ۵۹ در دانشگاه ملی

شکنجه، زندان و اعدام نمی‌شناختند و این راهی است که همه اسلاف تاریخی خمینی‌سی نیز از ورود به آن ناگزیر بودند. سنگر آزادی نیز از این ره آورد شاه و خمینی بی‌نصیب نماند.

بها نه تنها جم، انقلاب فرهنگی و اصلاح نظام آموزشی عنوان شد ولی هدف اصلی و پشت پرده آن، سرکوب و ازسردان بدر بردن فعالیت مردم‌فزاینده گروه‌های سیاسی بود و این "حرکت عظیم ضد اسلامی" (۳) (بخوان ضدارتجاعی) آنها می‌رفت که در زمانی نه چندان دور، از رژیم خمینی سلب مشروعیت نماید.

افشاگریهای اصولی و منطقی، روز به روز، از طرفداران رژیم می‌کاست و در رای گیریهای آزاد، آراء انجمنهای اسلامی دانشجویان کمتر و کمتر می‌شد و در بعضی از دانشگاه‌ها نزدیک به صفر می‌رسید. نقل قسمتی از سرمقاله "جمهوری اسلامی" مورخ ۳۰ فروردین ۵۹ روشنگرایین ادعا خواهد بود:

"شوراهای به اصطلاح دانشجویی که تشکیل شد عمدتاً با تباری چریک‌های فسادپس خلق و بی‌کاربها و محاهدین خلق... دانشجویان معتقد به خط امام را در اقلیت قرار دادند و کم‌کم با دسیسه و توطئه و هیا هوا مکان هر نوع فعالیت آزاد و دموکراتیک... را از دانشجویان سلب کردند و همین حدایی گام به گام دانشگاه از انقلاب بود که ملت نمی‌توانست آن را تحمل نماید... اینان بی شرمی را تابدا نجا رساندند که هنگام انتخاب دانشجوی برای یکی از دانشگاه‌های هنری، تمام جوانان معتقد مسلمان را تصفیه کردند و با تقریب ۹۹ درصد کسانی را اجازه ورود به دانشگاه دادند که یا مارکسیست و یا آمادگی مارکسیست شدن را داشت."

نویسنده مقاله، در جایی در این سرمقاله دانشگاه‌ها را "مرده ریگ رژیم محمدرضا خانی" می‌نامد و چند سطر بعد با وقاحت آنرا "یکی از سنگرهای مبارزه خلق‌های دلیر بر علیه رژیم خونخوار در طول سالیان در از اختناق" می‌خواند. آخر چگونه می‌شود که هم دانشگاه مرده ریگ و میراث و تفاله یک رژیم سفاک باشد و هم سنگر مبارزه علیه آن، کوه که ریش پهن نمی‌شود. از آن گذشته نمی‌توان دریافت: چرا شاه و امپریالیست‌ها بیش از همه یا این "لانه فساد" (۴)، "لانه جاسوسی" (۵)، "توحیه‌کننده سیاست‌های استعماری" (۶) و "اصیل‌ترین پایگاه فرهنگی امپریالیسم" (۷) دشمنی می‌ورزیدند؟ این سئوالی است که قطعاً از جانب واپسگرایان ضد علم و آزادی جواب قانع‌کننده‌ای نمی‌تواند داشته باشد.

زمینه‌سازی کودتای ضد فرهنگی

روزنامه اطلاعات مورخ اول اردیبهشت ۶۲ در مقاله "انقلاب فرهنگی چرا و چگونه

۳- روزنامه جمهوری اسلامی - ۱۶ فروردین ۶۲.

۴- خامنه‌ای، رئیس‌جمهور خمینی در نماز جمعه ۲۹ فروردین ۵۹.

۵- سرمقاله ۳۰ فروردین ۵۹ روزنامه جمهوری اسلامی.

۶- از علامه "جامعه مدرسین حوزه علمیه قم" در روز اول اردیبهشت ۵۹.

۷- از قطعنامه راه‌پیمایی انجمنهای با اصطلاح اسلامی دانشجویان دانشگاه‌های تهران.

آغاز شد " از: "قدمردم از اشغال دانشگاهها... و" اشغال دانشگاهها توسط مردم" سخن می‌راند و حال آنکه مهاجمین زبونی که به حریم مقدس دانشگاه وحشانه حمله کردند و دهها دانشجوی انقلابی را شهید و هزاران تن را زخمی و مصدوم نمودند او بی‌اش مسلحی بودند که از کانال حزب ضد خلقی حاکم تغذیه می‌شدند و در مسیر برآورد مقاصد امارتبارا خلافت ضحاک و چنگیز، بسیج و برانگیخته شده بودند. چرایی این توطئه و جگونگی وقوع آن برای دستهای پنهان سیاست گزاران، کاملاً مشخص بود و آنهادر راهی روشن واریش تعیین شده کام می‌زدند.

حس آیت عضو موسس و دبیر سیاسی حزب جمهوری، یکی از طراحان توطئه، که بعدها نوار کدایش را همراهی پشت پرده این فاجعه را بر ملا کرد، رهنمود می‌داد که: "بزرگترین وظیفه مجلس، انقلاب فرهنگی است، مجلس باید مقدمات یک انقلاب فرهنگی را سو خود آورد." (۸)

خمینی در پیام نوروزیش به مناسبت آغاز سال ۵۹ (سال امنیت!) از "تصفیه دانشگاه" دم زد و با کمال بی‌شرمی گفت: "اکثر ضربات مهلکی که به این اجتماع خورده است از دست همین روشنفکران دانشگاه رفته‌ای است که همیشه خود را بزرگ می‌دیدند و می‌بینند." (۹)

میر سلیم معاون وزیر کشور وقت و عضو شورای مرکزی حزب جمهوری در ۱۹ فروردین ۵۹ طی بخشنامه‌ای به وزارت علوم تاکید کرد که از فعالیت گروههای سیاسی در دانشگاه و مدارس عالی جلوگیری کند.

روز ۲۱ فروردین ۵۹ صحنه گردان اصلی، بهشتی معدوم، در مورد گروههای سیاسی فعال در دانشگاه چنین رهنمود داد: "گروهها در طول ۱۴ ماده تا بعد سیاسی و دروغ پردازی تحریکات کردند، طبعاً تحمل این کارها میسر نیست و نتیجتاً از مردم دعوت می‌کنیم که عرصه اجتماعی را برای نگونه کارهایی که بی‌روزی مردم را بسه‌خطر می‌اندازد تنگ کنند."

روز ۲۲ فروردین ۵۹ انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاهها و مدارس عالی گروهی اشغال دانشگاهها را که در آن تمام مشخصات طرح ضد انقلابی حمله به دانشگاهها نوشته و ترسیم شده بود افساء کرد.

و بالاخره شورای انقلاب! با حضور رئیس شورا و رئیس جمهور وقت آقای بنی صدر، در جلسه‌ای به منظور بررسی وضع دانشگاهها با الهام از پیام نوروزی امام امت! برنامه‌ای را برای تخلیه دانشگاهها از "گروههای فشار" طرح ریزی نمود که پس از نائید امام امت! توسط خامنه‌ای در نماز جمعه دانشگاه تهران در روز ۲۹ فروردین اعلام گردید. وی ضمن قرائت اطلاعیه شورای انقلاب! از حمله گفت:

"اس گروههایی که در دانشگاهها لانه کرده‌اند و علیه حکومت اسلامی متغول صر به زدن هستند باید دانشگاهها را تخلیه کنند... اگر اس مراکز را که مراکز عمادی شده‌است به صاحبان اصلی اش ندهند خود ملت خواهد رفت و این مراکز را پاکسازی خواهد کرد."

۸- روزنامه جمهوری اسلامی - ۲۳ بهمن ۵۸

۹- روزنامه جمهوری اسلامی - ۶ فروردین ۵۹

در اطلاعیه صادره از سوی شورای انقلاب! از جمله آمده بود: "... اگر در ظرف سه روز - از صبح شنبه تا پایان روز دوشنبه - این ستادهای عملیاتی گروههای گوناگون برجیده نشوند، شورای انقلاب مصمم است که همه با هم یعنی رئیس جمهوری و اعضای شورا مردم را فراخوانند و همراه با مردم در دانشگاهها حاضر شوند و این کارونهای اختلاف را برچینند".

در همین روز - ۲۹ فروردین - اوپاش مسلح به دانشگاه تربیت معلم وحشیانه حمله کردند، کلاسها را بهم ریختند، شیشه پنجرهها را شکستند، دانشجویان را مضراب و مصدوم کردند، برای بیرون کردن دانشجویان از خانه‌هایشان، آنقدر گاز اشک آور در کلاسها ریختند که تا چند روز از شدت بوی گاز، کسی از بازدیدکنندگان پیش از چند دقیقه نمی‌توانست در کلاسها باقی بماند.

تعداد کشته‌ها و زخمیها در چهار روز ۲۹ فروردین تا اول اردیبهشت طبق گزارش روزنامه انقلاب اسلامی چنین بود: دانشکده بایلسر ۳۰ زخمی، دانشگاه شیراز ۳۱۰ زخمی، دانشکده تربیت معلم تهران ۱۰۰ زخمی، دانشگاه مشهد ۴۰۰ زخمی و یک کشته، دانشگاه تهران ۴۹۱ زخمی و ۳ کشته، دانشگاه جندی شاپور ۷۰۰ زخمی و ۵ کشته، دانشگاه سیستان و بلوچستان ۵۰ زخمی و یک کشته، دانشگاه گیلان ۷ کشته و صدها زخمی و ... (۱۰)

ولی گویی اینها کافی نبود و هنوز "فتح دانشگاه!" در دومین بهار آزادی خون می‌طلبید. در آخرین روز مهلت، آقای بنی صدر - رئیس جمهور وقت - طی اطلاعیه‌ای در رابطه با مسائل دانشگاهها از جمله اظهار داشت: "... برابر اطلاعیه و توضیحات چند گروه دانشجویی این گروهها تصمیم شورای انقلاب را اجرا کرده و می‌کنند و بنا بر این تا صبح شنبه هیچ نیازی به اجتماع مردم نیست و اگر ضرورت اقتضا کرد که مردم گسرد آیند، موضوع به اطلاع عموم خواهد رسید... مردم کشور باید مراقب امنیت محیط کار خود باشند و بدانند اجرای تصمیمات مقامات تعیین شده از سوی مردم شرط ادا به انقلاب و پیروزی آنست... (۱۰)". آقای رئیس جمهور در رابطه با تصمیم شورای انقلاب در مورد دانشگاهها و اینکه بخوبی سوار بر جریان شد گفته بود: "اما راجع به تصمیم شورای انقلاب یک نفر از هموطنان گفته بود که یک قطاری سرعت می‌رفت و نزدیک بود ما را به دره پرتاب کند". (۱۰)

روز دوم اردیبهشت با اینکه دانشگاه روز و شب قبل از گروههای دانشجویی تخلیه شده بود و مطابق آمار فوق حداقل ۲۱۸۰ نفر زخمی و ۱۷ نفر کشته شده بودند و دیگر آمدن مردم! و "رئیس جمهور منتخب" به دانشگاه موضوعیتی نداشت دانشگاه تهران توسط مردم! با سپهسالاری رئیس جمهور "فتح" شد و ایشان در همان روز در دانشگاه به تسخیر اوپاش در آمده تهران مزده دادند که "حاکمیت دولت" در پس این "فتح بزرگ" "ولادت" می‌یابد.

تفاوت ماهوی دودیدگاه در زمینه انقلاب فرهنگی

در زمینه انقلاب فرهنگی دودیدگاه متمایز از یکدیگر بخوبی قابل تفکیک است. دیدگاهی که انقلاب فرهنگی را مقدمه لازم هرگونه دگرگونی سیاسی و اقتصادی - اجتماعی

می‌داند و دیدگاهی مغایر آن که تغییر بنیادی سیاسی و اقتصادی - اجتماعی را پیش شرط ضروری انقلاب فرهنگی می‌شناسد.

این دو نحوه نگرش، در تمام عرصه‌های اندیشه با زتاب خاص خود را دارد. مثلاً بر اساس نظرگاه نخست، معیار فلسفی، تنها معیار کافی برای دوری و یا نزدیکی به نیروهای اجتماعی است. فی‌المثل فرد مسلمانی که دارای چنین بینشی است معتقد به نزدیکی با نیروهای است‌که‌به جهان بینی توحیدی با ورودا رندویا بالعکس فرد مارکسیست دارنده چنین طرز تفکری فقط با نیروهایی که به مائریا لیسمدیا لکتیک معتقدند، خواهان همکاری و همراهی است؛ یعنی دارنده چنین اندیشه‌ای فلسفه و ایده‌آلهای ایدئولوژیک را مطلق کرده به عملکردهای سیاسی برای سنجش نیروهای اجتماعی بهاء لازم را نمی‌دهد.

نظرگاه دوم بر این عقیده است که برای رسیدن به آرمانهای فلسفی و اقتصادی - اجتماعی باید از کاتال مقدم مبارزه سیاسی وارد شد. فی‌المثل با سدها و مواضع وین بستهای اجتماعی اگر بطور قهراً میز و قاطع مبارزه نشود، در چشم انداز پسرشور آینده به حتمیت رسیدن جامعه بی طبقه نمی‌توان امید بست.

برای درک این دو دیدگاه بهتر است مثالی از هر یک بیاوریم:

مثال دیدگاه نخست: سرمقاله نویسن روزنامه جمهوری اسلامی درباره قطع روابط با امیرالایم می‌نویسد: "یک نظام سیاسی چقدر باید احمق باشد که همه کوشش خود را در جهت لغو قراردادها و محور روابط اقتصادی و سیاسی با قدرتهای سلطه‌جوی امیرالایستی بکارگیرد در حالی که امیرالایم در داخل نظام فرهنگی آن لانه کرده است." (۱۱)

مثال دوم به دیدگاه مخالف تعلق دارد آنجا که می‌گوید: "در حالی که صحنه سیاسی ما هنوز از ساواک و سیا پاک نشده و حتی یک فهرست هم در این باره نداده اند و نمی‌دهند، در حالی که قراردادها و روابط استعماری هنوز بطور رسمی در جای خود باقی است و در حالیکه... چگونه می‌توان از انقلاب فرهنگی دم زد؟" (۱۲) و یا "تنها کسانی می‌توانند از پس یک انقلاب واقعی فرهنگی برآیند که ابتدا انقلاب سیاسی، اقتصادی و نظامی... را به درستی به فرجام رسانیده باشند" (۱۳) و یا "اگر فی الواقع می‌خواهیم انقلاب فرهنگی آنها را از نوع اسلام با مسئولیتی صدچندان به گل و شمیر و به میوه بنشینند دیگر نیایستی خودمان را فریب بدهیم. شرایط را با نیستی فراهم نکنیم، از سدها به پیچیده، مقدماتش را باید فراهم کنیم. رابطه‌های اجتماعی و اقتصادی و رابطه‌های ماقبل سیاسی هستند که زمینه‌ها را می‌توانند فراهم بکنند و زمینه‌ها را می‌توانند محدود کنند... تا وقتی که وابستگیهای اقتصادی قطع نشود، تا وقتی که قراردادها و اسرار استعماری افشاء نشده‌اند، روشن نشده‌اند، چنانکه باید به حایب نخواهیم رسید." (۱۴)

۱۱- روزنامه جمهوری اسلامی - ۳۱ فروردین ۵۹

۱۲- سرمقاله محاهد شماره ۴۵ - ۳۱ فروردین ۵۹

۱۳- سرمقاله محاهد شماره ۴۶ - اول اردیبهشت ۵۹

۱۴- معنی از سخنان آقای مسعود رجوی در سمینار انقلاب فرهنگی، در ۱۷ اردیبهشت

شیوه‌های پیاده‌کردن انقلاب فرهنگی نیز، در این دو نظرگاه متفاوت است. یکی با چماق و ژ-۳ و ضرب و شتم و شکنجه و اعدام می‌خواهد مقاصد خود را به بیانه انقلاب فرهنگی به کرسی بنشاند و دیگری بعکس هرگونه راه‌حلهای قهرآمیز و آنتاگونیستی را در این محدوده بی‌ثمر تشخیص می‌دهد: "راستی هم اگر قبول کنیم که انقلاب راستین فرهنگی، انقلابی در ارزشها و بینشها و خلقیات و خلاصه دگرگونی در اعماق ضمیر و قلب انسانی است، کدام آدم منصفی نمی‌پذیرد که با تنها چیزی که این امر خطر میسر نیست چوب است و چماق و ژ-۳ و تهدید و افتراء." (۱۵)

در مورد دانشگاه نیز این اختلاف نظر وجود دارد. اولی از آنجا که فرهنگ را مطلق کرده و به مقدمات لازم آن اعتنایی ندارد (همچنانکه مابیل فلسفی را مطلق کس کرده و تصور می‌کند تنها از طریق انجام فراموش‌دینی آنهم در حجره‌های در بسته، بسدون پیوند و ارتباط با درد و داغ و مبارزه مردم می‌توان به خدا تقرب جست) بر آنست که برای تداوم بخشیدن به حکومت جا برانه‌اش، دانشگاه را چون حوزه‌های علمیه ساکت و راگدوم و منجمد سازد و در برهوت لاطا ثلاثی که خود در آن غوطه‌ورست، آن را نیز غوطه‌ور سازد، و بر آنست که دانشگاه را نه به کانون توفنده انقلاب، که به مرکزی تبدیل کند که در آن بحثهای فلسفی و عقیدتی صرف‌رگهای گردن را منورم‌کند ولی چشم و گوشهای دانشجویان را بر واقعیات زنده و پویای اجتماعی ببندد.

دیگری برای فراهم شدن زمینه‌های انقلاب فرهنگی واقعی، دانشگاه را هرچه سیاسیتر می‌خواهد چرا که معتقد است "روزهای قدسی ایشان" را در گرماگاه مبارزه بی‌امان ضد استبدادی - فدا میریالیستی می‌توان مشاهده نمود.

رفسنجانی در جواب این سؤال که، چه انتظاری از دانشگاه پس از بازگشایی دارید؟ می‌گوید: "خوب اولین انتظار ما اینست که دانشگاهها مرکز درس خواندن باشد. خواننده‌های مادر آنجا خوبی درس بخوانند، با سواد بشوند، محقق بشوند" (۱۶) خاتمه‌ای در رابطه با پذیرش دانشجویان زکشی دانشگاهها می‌گوید: "مسئولین کشور نسبت به فعالیت علیه اسلام و انقلاب اسلامی در دانشگاهها حساسیت دارند لذا اگر بخواهیم دانشگاهها یکدست و بی مسئله باشند بایستی این موضوع را هرچه بیشتر رعایت کنیم. حرکت دانشجویان نبایستی دانشگاه ما را از محل فراگیری علم به یک مکان سیاسی تبدیل کند." (۱۷)

بنی صدر رئیس جمهور وقت در حوزه فعالیت گروههای سیاسی، با عاملان اصلی کودتای فرهنگی وحدت نظر داشت و می‌گفت: "اگر دانشگاه محل دفاع و احزاب بشود خود را نفی کرده است. بحث آزادی یک مسئله است که نمی‌شود آن را از بین برد چرا که وقتی دانشجویان وارد دانشگاه می‌شوند به یکدیگر می‌گویند: چه خبر؟ توجه خبرداری؟ نظر شما چیست؟... خوب این را که نمی‌شود تعطیل کرد، اما اگر دانشگاه محل دفاع

۵۹ - در دانشگاه ملی به نعل از محاهد شماره ۶۷ - ۲۸ اردیبهشت ۵۹

۱۵ - سر مقاله مجاهد شماره ۴۹ - ۶ اردیبهشت ۵۹

۱۶ - روزنامه جمهوری اسلامی - ۲۵ فروردین ۶۲

۱۷ - روزنامه جمهوری اسلامی - اول شهریور ۶۲

احزاب و گروه‌های سیاسی شدیدی گردانندگان نیست برای اینکه آنها با چاق‌های ذهنی و عینی خود آنجا حاضرند و آنجا را قرق می‌کنند و دیگر کسی نمی‌تواند حرفش را بزند و به بیان دیگر یک اکثریتی تابع اقلیت کوچکی می‌شود که اینها می‌توانند با وسایل گوناگون آنجا جوا کم‌کنند... فعالیت سیاسی در دانشگاه هم به معنای کار تشکیلاتی می‌گویم نه به معنای فکر و بحث... و اگر دقت کنید دانش‌گاه است یعنی محل دانش است... محل استفاده از نتایج دانش نیست. محل استفاده از نتایج دانش بیرون دانشگاه است... اگر غیر از این باشد دانشگاه همیشه تعطیل خواهد ماند چون دانشگاهی که تحت سیطره چاق‌های گوناگون (۱۸) باشد دانشگاه نیست." (۱۹)

از فردای آن فتح بزرگ!

دانشگاه در آن تباخی رذیلانه بسته شد و دانشجویان از ما من و پناه‌گاه‌شان رانده شدند. دانشگاه بدون دانشجوی صحنه بدون معارضا شد برای ترک‌تازیه‌های این فاشان مغرور. عاملان توطئه جز طرح یورش که توسط انجمن‌های دانشجویان مسلمان افشاء شد طرح دیگری نداشتند (۲۰) و برای انقلاب به اصطلاح فرهنگی خط فرهنگی مشخصی نداشتند (۲۱). هدف تنها بستن دانشگاه‌ها بود. مراحل بعدی کار که عبارت بود از آماده کردن دانشگاه‌ها برای بازگشایی مجدد در منای خواست‌ها و تمایلات خمینی و دارودست‌های، امری بود که به عهده ستاد انقلاب فرهنگی! و جهاد دانشگاهی! و گذار شده بود که اولی در تاریخ ۲۴ خرداد ۵۹ دستور شخص خمینی تشکیل شد و دومی بعنوان بازوی اجرایی آن بلافاصله بعد از آن با بودجه سالانه ۵ میلیارد ریال شروع به کار کرد. این دوشهاده بسیار ارتجاعی، با تصفیه‌های عقیدتی (۲۲)، جا بجایی‌های زیان‌آور استادان، متلاشی کردن شورا‌های انتخابی، به‌پردادن امکانات

۱۸- چماق جوی، فلزی و... چماق زبان (درسمینا را انقلاب فرهنگی در تاریخ چهارشنبه ۱۷ اردیبهشت ۵۹ در دانشگاه ملی، آقای بنی صدر روبه آقای مسعود رجوی، کویا در نا‌ثید سخنان معادبخواه اشاره کرده عده‌ای با چماق می‌رسند و عده‌ای با چماق زبان)، معاهد شماره ۶۷ - ۲۸ اردیبهشت ۵۹

۱۹- روزنامه انقلاب اسلامی - ۱۴ اردیبهشت ۶۰

۲۰- نحقی وزیر علوم و آموزش عالی در اطلاعات - ۸ اردیبهشت ۶۲: "امراض انقلاب فرهنگی به هنگام وقوع امری بی‌معنی نبوده بود."

۲۱- نحقی وزیر علوم و آموزش عالی در جمهوری اسلامی - ۲۷ اردیبهشت ۶۲: "مناسبات اکنون در دانشگاه‌های ما حظ فرهنگی روشن نیست."

۲۲- طی آمار منتشره از سوی کانون مستقل اعمای هیات علمی بلی تکنیک بهران از خرداد ۵۹ سادی ماه همان سال از ۱۷۵ تن اعمای هیات علمی، ۷۱ نفر یعنی بیش از ۴۱ درصد) توسط جهاد دانشگاهی این دانشکده مورد حمله قرار گرفتند. معاهد شماره

دانشگاهها و جایگزین کردن مهره‌های سرسبزه و مطمئن در تمام پستهای کلیدی و... دانشگاهها را به گورستانهای قرون وسطایی تبدیل نمودند. برای نیل به این مقاصد باید، مخارج دانشگاه حتی در همان سال اول تعطیل تا سه برابر سالهای قبل افزایش یافت. (۲۳)

البته یک تازی رژیم در دانشگاه‌هایی پاسخ نماند و با زتاب وسیعی در سطح داخلی و بین‌المللی علیه رژیم ارتجاعی خمینی پدید آورد. در رابطه با انعکاس داخلی، حرفهای نجفی وزیر علوم و آموزش عالی رژیم شنیدنی است: "مقابله فکری - تبلیغاتی و عملی در برابر تفکرات شرقی و غربی و آرامش بخشیدن به جو ملت‌هت و نگران جامعه در رابطه با تعطیل شدن دانشگاه‌ها کاری نبود که از عهده یک فرد با سازمان باهرویزگی برآید." (۲۴)

و در رابطه با انعکاس بین‌المللی آنقدر مسئله تعطیلی دانشگاه‌ها نا شیرمنفیی گذاشت که منظری هم به سخن درآمد و گفت: "اگر می‌شد ما دانشگاه‌ها را از اول نمی‌بستیم که در دنیا اینطور علیه ما تبلیغات بکنند و بدون اینکه دانشگاه‌ها را ببندیم نرمه نرمه انقلاب فرهنگی را در آن شروع می‌کردیم تا بدست‌تر بود." (۲۵)

تبلیغات بین‌المللی، با روشهای داخلی و نیاز رژیم به تربیت کادرهای متخصص و... سرانجام باعث شد که رژیم مجبور به بازگشایی نیم‌بند دانشگاه‌ها شود. البته لازمه چنین اقدامی، نامین هیئت علمی کافی و نیز جلوگیری از هرگونه عملی که امنیت دلخواه را در دانشگاه‌ها بخطر اندازد بود. ماذیلا شمهای از اقدامات رژیم را در این دو مورد با زگومی‌کنیم.

نخمس، مفسده‌ای که تطهیر می‌نود!

صعبه‌کادرهای آموزشی دانشگاه‌ها با طرداشتن عقایدی متعاقبات با معقادات واپس مانده نبود و لنان حاکم، و با فرار آنها به خارج از کشور و نیز کم‌راه‌گیری، زندانی شدن و حتی به‌شهادت رسیدن سعی از اسانیدمحا هدمارز باعث شد که رژیم در بازگشایی دانشگاه‌ها با کمبود کادرهای متخصص روبرو شود و بعلمت ما هیت بنفایت ارتجاعیش، از جذب متخصصان سزاسوان است و تاکنون تلاش "دفع‌جذب نیروهای متعهد و متخصص خارج از کشور" به نتیجه قابل توجهی نرسیده است.

در آغاز نوظئه به تعطیل کشائیدن دانشگاه‌ها نیاز به متخصص برای شان مشهود نبود و تصور می‌کردیم مرده‌های برآمده از کور حوزه‌ها می‌توانند نیازهای دانشگاه‌ها از جهت کمبود کادرهای آموزشی و درمانی را برآورده سازند. برای این اساس، خمینی بنابه ما هیت ضد علم و تخصصی که دارد، در نفی تخصص با رها سخن گفت و از جمله اینکه: "هرچه علم بیشتر شد فسادش هم بیشتر است!... این همه متخصص ما داشتیم در هر رشته‌ای..."

۲۳- روزنامه انقلاب اسلامی - ۳ اردیبهشت ۶۰ (اعلامیه اسادان معهد دانشگاه‌ها و مدارس عالی)

۲۴- روزنامه اطلاعات - ۸ اردیبهشت ۶۲

۲۵- روزنامه اطلاعات - ۸ تیر ۶۲

برای این ملت چه کردند؟ این متخصصین ما هی ملت را عقب راندند... (۲۶)

وقتی دانشگاهها بطور نیم بند، بازگشایی شد و در بعضی از رشته های مورد نیاز دانشجویان پذیرفتند و شروع بکار کردند در عمل فهمیدند که بدون کادرهای متخصص ادا مه کار ممکن نیست.

سواى نیازی هیئت علمی در دانشگاهها، در بخشهای مختلف اقتصادی - صنعتی و یا بیمارستانها و... نیز این کمبود نیروی متخصص احساس می شد. بانکی وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه به هنگام معرفی رئیس برنامه اول عمرانی و اقتصادی کشور می گوید: " در واقع حرکت برنامه ریزی این توفیق را به ما داد که ما ایل را بطور ملموس مورد بررسی قرار دهیم. اولین و بزرگترین مشکل در این زمینه کمبود نیروی انسانی هم برای تهیه و تدوین برنامه و هم در اجرای آن است... در زمینه نیروی انسانی متخصص در سطح کشور طبق برآورد برنامه ریزان ما تنها قادریم کمتر از نصف نیروی متخصص مورد نیاز بخشهای مختلف اقتصادی - فنی و غیره را تربیت کنیم بنا - بر این در این زمینه باید با اتخاذ تدابیر و تکنیکهای جدید، جدیت بیشتری بعمل آورد. ما در برنامه اول به ۷۰۰۰ مهندس کشاورزی، ۳۰۰۰۰۰ مهندس با تخصصهای مختلف، ۸۳۰۰۰ تکنیسین جدید، ۷۵۰۰ پزشک عمومی و ۱۰۰۰۰ پزشک متخصص نیاز داریم که تنها متاسفانه کمتر از نصف آنها را می توانیم تربیت کنیم." (۲۷)

وزیر فرهنگ و آموزش عالی در سمینار بررسی مسایل و مشکلات آموزش فنی و حرفه ای گفت: " طبق برنامه ۵ ساله کشور ما به ۲۷۰ هزار فارغ التحصیل دانشگاهی احتیاج دارد... مطابق برنامه پنج ساله دانشگاهها و موسسات آموزش عالی فقط می توانند حدود ۱۴۰ هزار نفر را تعلیم دهند... کشور ما حدود ۸۰ هزار تکنیسین در بخش خدماتی احتیاج دارد در صورتیکه حدود ۲۴ هزار نفر را می توانیم آموزش دهیم." (۲۸)

معاون وزارت بهداشتی رژیم خمینی در ۲۷ مهر ۶۱ در مصاحبه ای در این رابطه گفت: " در حال حاضر حدود ۱۴ هزار پزشک داریم در حالی که باید در برابر هر هزار نفر یک پزشک داشته باشیم... باید طرف ۲۲ سال آینده چهل هزار پزشک تربیت کنیم، در صورت تربیت ۴۵۰۰ پزشک در هر سال، در هفده سال آینده خواهیم توانست برای هر هزار نفر یک پزشک داشته باشیم" وی همچنین اعلام کرد: " در حال حاضر بیش از ۱۲ هزار پزشک ایرانی در اروپا و آمریکا به کار مشغولند."

لازم به توضیح است که در رژیم قبلی، در بهترین شرایط فراهم شده توسط آن رژیم برای تامین کادرهای درمانی، سالانه کمتر از ۸۰۰ پزشک از دانشگاهها فارغ التحصیل می شدند. باید دید رژیم واپس مانده خمینی، که بلحاظ نامین هیئت علمی لازم و امکانات دیگر در این زمینه در مضیفه های لاینحلی کرفنا راست چگونه می تواند سالی ۴۵۰۰ پزشک تربیت کند.

برای رفع این کمبود، رژیم ابتدا به ناسیس مدرسه تربیت مدرس که طرح اولیه

۲۶- روزنامه اطلاعات - ۲۹ آذر ۶۲

۲۷- روزنامه اطلاعات - ۲۰ فروردین ۶۲

۲۸- روزنامه کیهان - ۱۷ اسفند ۶۲

آن توسط جلال الدین فارسی، عنصر برکنار شده ستاد انقلاب فرهنگی! و عضو شورای مرکزی حزب جمهوری داده شده بود اقدام نمود ولی از آنجا که خود همین مدرسه نیز با کمیبود هیئت علمی لازم رو بود عملاً نتوانست مشکل گشا باشد.

کوشش دیگر رژیم در مانده خمینی برای جبران کمیبود متخصص، ایجاد "دفتر جذب نیروهای متعهد و متخصص خارج از کشور" در آذر ۶۱ زیر نظر نخست وزیر بود که شمره تلاش آن، طبق اعلام آن دفتر در ۱۹ دی ماه ۶۲، در طی یکسال، جذب فقط ۲۵ نفر بود که ۳۰ نفر آنها در سطح دکترا و پزشک عمومی بودند.

خمینی و اعوان و انصارش نیز در نهایت با زیر پا گذاشتن همه ادعاهای مکتب - گرایانه و ضد تخصص، عاجزانه به دست و پا می افتند تا شاید این فاسدان دیروز و پهاکان امروز، بذل عنایتی بکنند و برای نجات این کشتی به گل نشسته دستی بچنایانند.

خمینی بدالتماس می افتد و به همه معیارهای مکتبی! در انتخاب استادان پشت پا می زند و می گوید: "در مورد انتخاب استادان، همینقدر استادی باشد که تخصص داشته باشد و در میری که ما می خواهیم تخصص او قابل بهره برداری... ولو اینکه مسلمان نباشد، ما ابایی نخواهیم داشت از بهره جستن از کار و تخصص او بلکه امر را داریم که حتماً از خدمات اینگونه اساتید استفاده کنیم." (۲۹)

خامنه‌ای با توجه باین فتوا! در همین زمینه می گوید: "ما از کسانی که می خواهند در خدمت جمهوری اسلامی قرار بگیرند هرگز نخواسته ایم که یک فاسد انقلابی حزب الهی (!) باشند، ما متخصص غیر حزب الهی را هم قبول داریم." (۳۰)

منتظری، به هیئت‌هایی که دست اندرکار استخدام متخصص هستند هم می‌دهد که حتی اگر متخصصی دارای سوابق سوء هم بود مثلاً ساواکی بود... اشکالی ندارد، مهم این است که متخصص باشد و بتواند چرخ دانشگاه به گل مانده رژیم را بچرخاند: "در رشته‌های علمی و تخصصی هم اگر استادی واقعاً می‌خواهد به کشور و انقلاب خدمت کند... دیگر نباید نسبت به سوابق او که احیاناً با فلان کس رفیق بوده و یا فلان عکس را داشته است دقت و وسواس و یا خدای نا کرده افشاگری کنیم." (۳۱) و برای جلب متخصص نیز به همان انگیزه‌های به میراث مانده از دوران سلف تاریخی‌شان "شاه" توجه دارند.

آخوند محفوظی، نماینده منتظری در دانشگاه تهران در این مورد می‌گوید: "رندکی یک استاد دانشگاه در مقایسه با دانشجویان سایر مشاغل باید بنحوشا بیست تا مین گردد." (۳۲) دکتر شیبانی سرپرست قبلی دانشگاه تهران و عضو شورای مرکزی حزب جمهوری، ضمن خیر مقدم به اولین گروه پزشکان ایرانی مقیم خارج از کشور که توسط "دفتر جذب نیروهای متعهد و متخصص" به ایران دعوت شده بودند می‌گوید: "در راه انجام این مهم (بهبود وضعیت دانشگاهها) هرگونه امکاناتی را که در توان داشته باشیم در اختیار شما قرار خواهیم داد... علیرغم آنکه مدت زیادی از پیروزی انقلاب

۲۹- روزنامه کیهان - ۲۲ فروردین ۶۲

۳۰- روزنامه کیهان - ۱۶ خرداد ۶۲

۳۱- روزنامه کیهان - ۱۹ خرداد ۶۲

۳۲- روزنامه اطلاعات - ۱۸ دی ماه ۶۲

اسلامی نمی‌گذرد ولی وضع ما بسیار خوب است و امکانات کافی برای جلب رضایت شما در اختیار داریم." (۳۳)

از آنجا که صیبت خونخواری رژیم خمینی در همه دنیا پیچیده است، هیئت‌های جذب متخصص عملاً موفق به جذب متخصصان ایرانی مقیم خارج نشده‌اند. زعمای رژیم هم به این امر واقفند. از جمله منتظری می‌گوید: "افراد باسوادی که کشور به آنها نیاز دارد با بوسیله سفارتخانه‌ها و یا بوسیله خودشان از آنها دعوت کنید و در این رابطه هیئت‌هایی به خارج از کشور بفرستید زیرا افراد بسیاری در خارج از کشورند که در اثر تبلیغات مسموم وحشت کرده‌اند و خیال می‌کنند که در ایران کردن می‌زنیم. آنها را به ایران دعوت کنید." (۳۴)

کارخانه مطلق سازی

لازمه بازگشایی دانشگاه و ادامه آن، سوای تأمین کادرهای آموزشی، ایجاد صافیهای مختلف در انتخاب دانشجویان است که عدم توسل به آن ممکن است دانشگاه را دوباره به "لانه فساد" و "پایگاه امپریالیسم" تبدیل کند. بر این اساس، رژیم سعی دارد به هر نحو ممکن، از رخنه دانشجویان ترقیخواه به دانشگاه جلوگیری کند و آن را ملک مطلق عمده و حواشی خودش کند و از این نیت بلیدنیزایی بی‌سبب ندارد. رفسنجانی در این مورد چنین می‌گوید: "تحصیل در دانشگاهها حق ویژه کسانی است که کاملاً طرفدار رژیم باشند." (۳۵) برای تحقق این نیت، "آزمایش ایدئولوژی" (۳۶) در کنکور ورودی، تحقیقات و بازجوئیهای محلی در مورد هر دانشجو توسط ارگانهای سرکوبگر سپاه و کمیته و جهاد (۳۷) یعنی ایجاد پرونده اطلاعاتی برای هر دانشجو در نظر گرفته شده و سوای آن، دادستانی ضد انقلاب نیز با ید صلاحیت فردی را که کنکور قبول شده است تأیید نماید. (۳۸)

صافی دیگری در نظر گرفته شده و آن منظور کردن سهمیه خاص در کنکور دانشگاهها برای ارگانهای سرکوبگر سپاه و کمیته و جهاد و خانواده‌های شهدا (البته خانواده‌های سرسپرده رژیم) است که مجموعاً ۳۰ درصد قبول شدگان را در بر می‌گیرد. (۳۹) در ضمن محمدی گیلانی معروف نیز، سرپرستی "دفتر مرکزی نظارت بر خط فکری و عقیدتی دانشگاهها" را بعهده گرفته است که محیط دانشگاه را نیز بر مبنای الگوها و ضوابط "اوین" و زندانهای مخوف دیگر رژیم اداره کند تا اگر دانشجو یا استادی دست از پا خطا کرد، بغوریت او را روانه سلخهای خمینی نمایند.

۳۳- روزنامه کیهان - ۲۹ فروردین ۶۲

۳۴- روزنامه کیهان - ۲۵ دی ماه ۶۱

۳۵- رفسنجانی - رادیو رژیم ۱۲ آذر ۶۱

۳۶- هاشمی رفسنجانی در دیدار با مسئولین پذیرش دانشجو در تاریخ ۱۰ آذر ۶۱

۳۷- روزنامه کیهان - ۵ خرداد ۶۲

۳۸- ماهنامه شماره ۱۸۰ - ۱۰ آذر ۶۲

۳۹- روزنامه کیهان - ۲۰ اردیبهشت ۶۲

خمینی نیز، رهنمودهای آزادی ستیزانه لازم را به سالکان راه ترکستان! بطور مداوم صادر می‌کند تا در صورت مشاهده افکاری ناهمخوان با افکار تزریقی رژیم، مستمک مشخص را برای برخورد قاطع با آن داشته باشند. خمینی در دیدار با اعضای جدید ستاد انقلاب فرهنگی! تاکید می‌کند که: "قضیه دانشگاه‌ها را هم مورا است همان طوری که برای دشمنان ما و برای آنها که می‌خواهند افکار جوانان را منحرف کنند هم مهم است... باید توجه داشت تا... مبادا افراد منحرف با تزریق مسایل انحرافی، افکار جوانان ما را فاسد کنند. انشاء الله با قدرت هرچه تمامتر در این امر فعالیت کنید." (۴۰)

خمینی در دیدار با فرماندهان پاسداران و بسیج به تاریخ ۲۸ آذر ۶۱، به دانشجویان پیرو خط فدائیانقلابی خودش رهنمود جاسوسی می‌دهد و می‌گوید: "دانشگاه که باز شده است بدانند این جوانها که دستها ممکن است در کار باشد که باز مسایل را طور دیگری کنند و شما را منحرف کنند. همان دفعه اول شما از یک استاد یا از یک دانشجوی انحرافی دیدید همان دفعه اول گزارش کنید تا جلوی گرفتار شدن... رژیم روبرو به زوال خمینی با این ترفندهای مزورانه می‌خواهد دانشگاه را تسلیم نماید، غافل از اینکه عنصر آگاه و انقلابی هرگز به خواست رژیمهای آزادی ستیزتن در نداده و نخواهد داد. اگر در ب دانشگاه برویش بسته شود، قلب توده‌های آگاه همواره برویش گشوده است. "فتح دانشگاه" و به بند کشیدن این "سنگ آزادی و آگاهی" نه تنها مقاومت دانشجویان مجاهد و مبارز را کم نکرد، بلکه نفرت انقلابی آنها از پاسداران جهل و ارتجاع را افزایش داد و دیدیم چگونه پس از ۳۰ خرداد ۶۰، فوران خون تپنده دانشجویان انقلابی، پیوند خورده با خون داغ و ملت‌هت‌خلق، این رژیم فرتوت را کاملاً بی‌آینده و متزلزل کرد. موسوی نخست وزیر دولت ارتجاع با شمشیر فدائیانقلابی خود به این واقعیت سر سخت که دانشگاه تسلیم ناشدنی مانده پی برده که مذبوحانه می‌گوید: "این خوش باوری است که تصور کنیم با گذشت ۵ سال از انقلاب و انقلاب فرهنگی و با احکامیت نیروهای اسلامی در مقطع فعلی، دانشگاه آسیب پذیر نخواهد بود". دانشگاه همچنان "آسیب پذیر" خواهد ماند و مطامع شوم دشمنان آزادی و استقلال میهن در خون تپیده مان را آسیب پذیر خواهد کرد.

نوروز، امسال اسفناک تر است!

غلامحسین ساعدی

مقاله زیرممن سخنرانی غلامحسین ساعدی است که به دعوت سازمان فارغ التحصیلان ایرانی متعهد و دموکراتیک در آلمان غربی در شهر کلن به مناسبت عید نوروز امسال، ایراد شده است.

زیر و رو کردن خاک، پشت و رو کردن زمین، برای تلنبار کردن شکم از اجساد، کار گفتار است. گفتار حاوی سوز و گریه است. مرده خوار و گندیده خوار، حشه چاق و دستها و پاهای قوی دارد و در آننها هر دست و پا چهار شاخ درشت، که برخلاف گوشته خواران دیگر همیشه بیرون است. قبرها را می‌کند و شکم خود را از تنه‌های اجساد پرمی‌کند. در روایات عامیانه آمده است که این هولا از آواز خوش و بانگ نی و دف لذت می‌برد! در روایات عامیانه آمده است که روزها در گوری یا غاری پنهان می‌شود و شها به بیرون می‌زنند. برای نابودی این موجود سهیت بعد از این که خلائق محل استقرارش را پیدا کردند، با دایره و دف و آواز خوش به سراغش می‌روند و با صدای بلند می‌گویند: "گفتار خانه است؟ گفتار خانه نیست!" گفتار به خیال خود که او را نمانده است، دل خوش در مقرر حکومتش می‌نشیند، ضربت می‌خورد و از پا در می‌افتد و مردگان آن شب آسوده می‌خواهند. در کلیله و دمنه عبارتی است که به صراحت به این نکته اشاره می‌کند: "چون گفتار به گفتار دروغ فریبته نشوند."

رژیم جمهوری اسلامی حاکم بر وطن سوخته و نعله ما، دست گفتار را از پشت بسته است. جوع غریبی دارد هزاران بار بیشتر از گفتار. مرده خواری شکم او را سیر نمی‌کند. زنده خواری سوزش کافی نیست. زنده‌ها را می‌کشد و مرده‌ها را از گور بیرون می‌کشد و سر سفره می‌نشیند. جمهوری اسلامی برخلاف گفتار چهار دست و پا ندارد. هزار پای غریبی است، که به جای هر ناخن هزاران چنگال دارد برای دریدن و بلعیدن خون مردم گرفتار جنگا در روایات عامیانه نیا آمده، اما همه به چشم دیده ایم و می‌بینیم که نه

تنها شبها که روزها نیز از مخفیگاه خویش بیرون می‌آید و سوار ماشینهای ضدگلوله به کشتاروتاراج زندگی می‌پردازد. برخلاف گفتار، از آوازه خوش و دایره نیزبیزار است. و خلعت دیگر این که گرفتار و فریفته راست و دروغ نمی‌شود. یک دنده است. جمهوری اسلامی نه تنها آبرو برای رژیم استبدادی سلطنتی خریده که روی گفتار را نیز سفید کرده است. مردمان اگر بگویند که "گفتار خانه است؟ گفتار خانه نیست!" هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه می‌گوید: "مدام می‌گویند اینها کی می‌روند، مگر ما به مهمانی آمده ایم که برویم؟" بله، این چنین است که در حکومت آخوندها، گفتار را اعتبار پیدا می‌کند و دستار به سران به گورکشی می‌پردازند و از عمیق و اعماق و اعمار به خیزابه‌های خرافات و هما بگیرد دست می‌یابند. جمهوری اسلامی خمینی بی‌گردد بادی تنوره می‌کشد، روح و روان آدمی را در هم می‌آشوبد، وسیعی می‌کند همگان را به مرده خواری وادارد، از همگان گفتار ربا زد و خود در مقرر فرماندهی اجتهاد حسد خواری بنشینند. جمهوری اسلامی این چنین عمل می‌کند. از پانمی‌نشینند. او برای جابه‌جایی و پشت و رو کردن زندگی از طبقه پائین ز مهر برپا به صحنه آفتاب گذاشته است. شرف گفتار بر رژیم خمینی در اینست که او به مرده خواری قناعت می‌کند ولی این یک نه تنها به تناول زنده هسسا و مرده‌ها مشغول است که نفس زندگی را می‌خواهد نابود کند. شرف و حیثیت و فرهنگ انسانی را می‌خواهد به خاک بمبارد. می‌گویند آنچه را که همگان دانند دنیا زبیه گفتنش نیست. ولی امروزه زمانه چنان دگرگون شده که یادآوری همه اینها هزاران بار نیاز به تکرار دارد.

فرهنگ ما را دگرگون کرده‌اند. زبان ما را دگرگون کرده‌اند، ادبیات ما و هنر ما و آداب و رسوم و سنن ملی ما را دگرگون کرده‌اند. پوشش مردم ما را دگرگون کرده‌اند. قیافه‌ها را دگرگون کرده‌اند. خنده و شادی چنان با گریه و اندوه آمیخته است که نرسه تنها برای غریبه‌ها که برای آشناها نیز تفکیک آن از این بسیار دشوار شده است. گفتار حسد را یکجا می‌بلعد، اما رژیم جمهوری اسلامی محتوای همه چیز را خورده پوستین را نگهداشته است. پوستین فرهنگ را دور نیا نداخته، ولی از گاه‌انبا شده است.

چراغ علم ندیدی به هر کجا گشتند؟ زدند آتش به دستک و دفتر؟

دانشگاهها را بستند، کتابخانه‌ها را تاراج کردند. پویایی در دانش و اندیشه به ایستایی در خرافات عهد بوقی حوزه‌های آخوندی مبدل شد. حشرات الارض معمم یا به عبارت دیگر سخت پوستان یا قاب‌بالان یا القاب عالم و همه چیزدان، همه‌جا را به تسخیر خویش درآوردند. بدک نیست از یک یا دو نمونه از علمای اعلام رژیم جمهوری اسلامی ذکر خیری بشود.

اول: آیت‌الله حسن حسن زاده آملی، حکیم، عارف، فقیه، ادیب، ریاضیدان و ... حضرت استادی بر همه علوم و فنون تسلط دارند. نه تنها بر عرفان و علم کلام و فلسفه، حتی تسلط کامل بر زبان فرانسه. ایشان کشف غریبی هستند، بخصوص در امر اسطرلاب و هندسه. می‌فرمایند هندسه یعنی مقدار. هندسه در اصل اندازه‌بسته شده یعنی اندازه. با نقل از یک حدیث شریف از کتاب کافی می‌فرمایند: "اشیاء همه به هندسه آفریده شده‌اند، یعنی به اندازه." حالشما از هندسه اقلیدسی بگیری دستا ریاضیات جدید، همه را در هم بیا میزید، راه به جایی نخواهید برد. هندسه همان است